

چُزوه پي نظير کتاب:

Idioms and Phrasal Verbs (Intermediate)

(این چُزوه شامل چه چیز هایی است؟)

- ترجمه و معادل محاوره ای اصطلاحات و فعل های دو قسمتی این کتاب
- اصطلاحات رایج و تکمیلی در ضمیمه آخر چُزوه

مناسب پدایی کنکور منحصر از زبان و اقدایش کلی
مهارت های زبانی پدایی زبان آموزان

Idioms and Phrasal Verbs (Intermediate)

A

(a bit) on the big/small side	یه خورده بزرگ/کوچک ، یک مقدار بزرگ/کوچک
a (good) laugh	خوش خنده، شوخ طبع، با حال
a bag/bundle of nerves	نگران و مضطرب، خیلی عصبی
a fact of life	زندگی همینه دیگه کاریشم نمیشه کرد!، یک واقعیت ناخوشایند که وجود داره و باید پذیرفته بشه!
a going concern	تجارت یا فعالیت سود آور، کسب و کار پر سود
a laugh	خنده، خنیدن، خنده رو، خندان
a matter of time	دیر و زود داره ولی سوخت و سوز نداره، اجتناب ناپذیر، بالاخره اتفاق می افتد
a night/day out	تفریح شباهه/روزانه، شبگردی/در طول روز گشتن
a pain in the neck	اعصاب خرد کن، مزاحم، کسی یا چیزی که باعث آزار و اذیت است، رو اعصاب
a piece of cake	خیلی ساده بودن!، مثل آب خوردن! (در مورد انجام کاری)، خیلی ساده و راحت بودن انجام کاری
a short cut	میانبر ، یک مسیر کوتاه و سریع
a stone's throw	فاصله کم، مسافت کوتاه، نزدیک
a vicious circle	قوز بالا قوز ، چرخه معیوب
a way of life/ sb's way of life	سبک زندگی، شیوه زندگی یک شخص یا گروه
a/one hundred per cent	کاملا، صد درصد، به طور کامل
absence makes the heart grow fonder	دوری و دوستی، دور بودن باعث افزایش علاقه افراد به هم میشود
act/play the fool	دیوانه بازی درآوردن، خود را احمق جلوه دادن
add sth up	جمع کردن، به هم افزودن، در معنی دیگر: مقبول بودن، مطابق بودن
after all	با این وجود، بعد از همه این حرف ها، سرانجام، عاقبت، روی هم رفته، بالاخره
again and again	بارها و بارها، مکرراً، دائماً
all by yourself	تک و تنها، خودتی خودت
all hours	بیشتر وقت ها، مدت طولانی
all of a sudden	ناگهان، بطور ناگهانی، یک مرتبه
all over the place (= everywhere)	همه جا، داخل مکان های زیادی
all over the place (= in an untidy state)	شلخته بودن، ردیف نبودن، گیج و به هم ریخته بودن

all the best	با آرزوی بهترین ها، بدرود یا خدا حافظ (معمولاً در پایان مکالمه ها یا نامه ها استفاده میشود)
an early / a late night	زودتر (از زمان معمول) خوابیدن / دیرتر (از زمان معمول) خوابیدن
answer (sb) back	یکی به دو کردن، جواب کسی را دادن (با چاشنی بی ادبی)
any moment	در هر آن، هر دم، در هر لحظه، به هر قیمتی که شده (در جمله های منفی)
anyone's guess	کسی نمی تواند مطمئن بگوید، هیچ کس نمی داند که، همه فقط حدس میزن
as always	طبق معمول، مثل همیشه، غالباً
as far as I'm concerned	تا اونجایی که به من مربوط میشه، تا اونجایی که من میدونم یا اطلاع دارم
as if	اینجور که بوش میاد!، مثل اینکه، انگار که، به نظر میرسد - در معانی دیگر: به همین خیال باش، کور خوندی
as it happens/happened	بر حسب اتفاق، اتفاقاً، از قضا
as many as	بالغ بر، مشتمل بر،
as regards	با توجه به اینکه، از نظر، از لحاظ، در رابطه با، نظر به اینکه
as soon as	بلافاصله، به محض اینکه، هر چه زودتر بهتر، به مجرد اینکه
as though	اینجور که بوش میاد!، مثل اینکه، انگار که، به نظر میرسد
as usual	طبق معمول، مثل همیشه، غالباً
as well	همچنین، و نیز، به علاوه
ask sb out	قرار عاشقانه، دعوت از کسی برای ملاقات، با فرد مورد علاقه خود قرار گذاشتن
at a time	هر دفعه، هر بار، در هر نوبت
(at) any moment	در هر آن، هر دم، در هر لحظه، به هر قیمتی که شده (در جمله های منفی)
at full stretch	با حداکثر توان، نهایت تلاش را کردن
at home	در خانه یا کاشانه یا میهن خود - در بعضی اوقات به معنی: راحت، آرامیده، بی تکلف نیز استفاده می شود.
at last	در نهایت، بالاخره، بعد از مدت‌ها، بعد از همه این حرف‌ها، چه عجب! (بعد از گذراندن سختی‌ها)
at length	بصورت مفصل و طولانی، به طور مشروح، به درازا
at once	بلافاصله، فوراً، ناگهان، یک دفعه، یهودی
at sb's expense	به قیمت ناراحت کردن کسی، در مقابل (کسی)، به ضرر (کسی)
at the (very) least	در بدترین حالت ممکن، کم کمیش، در حداقلی ترین حالت
at the (very) most	در بهترین حالت ممکن، فوق فوقیش، در حداکثری ترین حالت
at the crack of dawn	کله سحر، صبح زود، سپیده دم

at the earliest	در زودترین حالت، در زودترین زمان، در اولین فرصت
at the last minute/moment	در دقیقه نود، در آخرین لحظه
at the latest	حداکثر تا، نهایتاً تا، در دیرترین زمان ممکن
at the least	حداقل، دست کم، لااقل، در بدترین حالت
at the most	حداکثر، نهایتاً، ته تهش، در بهترین حالت
B	
back to front	پشت و رو (لباس پوشیدن)، پس و پیش
backwards and forwards	رفت و برگشت، رفت و آمد، عقب و جلو
bad luck!	اه چه بد!، بد شانسی، اه چه بد شانسی ای!
badly off	فقیر، بی پول، مستمند، بیچاره، مسکین، بی بضاعت، بد بخت
base sth on sth	بنا کردن چیزی روی چیزی دیگر، از چیزی برای انجام چیزی دیگر استفاده کردن
be (living) in a dream world	خیال پردازی کردن، رویا بافی کردن، دچار توهمندی بودن
be (really) into sth	به چیزی علاقه مند بودن، شیفته چیزی بودن، دوست داشتن چیزی که باهاش حال میکنی.
be a good thing (that)	خوب شد که، بهتر شد که، جای شکرنش باقیه که
be a matter of (doing) sth	دلیل و برهان چیزی بودن، بستگی به چیزی داشتن، مربوط بودن به چیزی
be a question of (doing) sth	مسئله چیزی بودن، بستگی به چیزی داشتن، مربوط بودن به چیزی
be about to do sth	در حال، در شرف، بزودی قصد انجام کاری را داشتن، بزودی در شرف انجام کاری بودن
be asking for trouble	دبیال دردرس گشتن، باعث دردرس شدن، شر درست کردن، شر شدن
be at fault	مقصر چیزی بودن، مسئول چیزی بودن
be better off (doing sth)	بهتر است یه جور دیگه انجام داده بشه!، کاری را بصورت دیگری انجام دادن
be bored to tears	بسیار بی حوصله شدن، کسل شدن، از بی حوصلگی کف کردن
be common knowledge	علنی شدن (چیزی)، چیزی که همه بدونن
be cut out for sth / to do sth	برای کاری ساخته شدن، شایستگی یا توانایی انجام کاری را داشتن
be dying to do sth / for sth	مشتاق انجام کاری بودن، تمایل انجام کاری را داشتن
be for/in a good cause	کار خیر انجام دادن، در راه کار خیر، بخاطر آرمانی نیکو
be fresh out of sth	تمام کردن، به اتمام رسیدن، خالی شدن
be getting on for...	تقریباً، حدوداً، در آستانه

در قرض بودن، بدھکار بودن

be in debt

be in the mood (for sth)

حوصله و حال کاری را داشتن، حس و حال انجام کاری را داشتن

be in touch (with sb)

با کسی در تماس بودن، با کسی در ارتباط بودن

be in two minds about sth

دو دل بودن، مردّد بودن(درباره چیزی یا کسی)

be in with a chance (of doing sth)

شанс یا موقعیت انجام کاری را داشتن

be in/ get into a state

آشفته و نگران شدن، پریشان شدن، دلوایپس شدن

be meant to do sth

انجام کاری را بر عهده گرفتن، مکلف بودن در انجام کاری، ملزم به انجام کاری بودن

be on the go

سر پا بودن، پر مشغله بودن، در رفت و آمد بودن، گرفتار کار یا امور زندگی بودن، عجله داشتن

be on the lookout for sth/sb

توجه کردن به منظور دیدن یا پیدا کردن چیزی، پیگیر چیزی بودن

be out of touch (with sth)

تو باع نبودن، از قافله عقب بودن، بروز نبودن، اطلاعات روز را نداشتن

be out of your depth

توانایی انجام کاری را نداشتن، چیزی خارج از تحمل یا فهم و درک شخص بودن

be out of your mind

دیوانه بودن، غیر منطقی بودن، روان پریش بودن

be over the moon

از خوشحالی بال در آوردن، از خوشحالی توی پوست خود نگنجیدن، خیلی خوشحال بودن

be rolling in money

توی پول غلت زدن، کنایه از پولدار بودن، خیلی ثروتمند بودن

be rushed/run off your feet

بسیار مشغول بودن، وقت سرخاراندن نداشتن، کار های زیادی برای انجام داشتن

be set in your ways

عادت هایی که در وجود انسان نهادینه شده و نمی خواهد آنها را ترک کند.

be snowed under

مشغله زیاد داشتن، زیر خرواری از چیزی بودن (مانند کار - کلی کار رو سرم ریخته)

be starving

به شدت گرسنه بودن، از گرسنگی مردن، به اصطلاح روده بزرگه داره روده کوچیکه رو میخوره!

be supposed to do sth

انجام کاری را بر عهده گرفتن، مکلف بودن در انجام کاری، ملزم به انجام کاری بودن

be taken aback

یکه خوردن، جا خوردن، تعجب کردن

be thrilled to bits

از خوشحالی بال در آوردن، از خوشحالی توی پوست خود نگنجیدن، خیلی خوشحال بودن

be tied up

مشغول بودن، دستش بنده (سرش شلوغ است)، در معنی دیگر: بسته شدن (مثلا با طناب) یا در زندان بودن

be to blame (for sth)

مقصر چیزی بودن، مسئول چیزی بودن

be up to sth

مناسب چیزی بودن، به درد کاری یا چیزی خوردن، در معنی دیگر: کلکی در کار داشتن، نقشه ای داشتن

be up to you/him/her, etc.

خود دانی، به خودت/ خودش بستگی داره، تصمیم با خودت/ خودشه

be worlds apart

از دو دنیای متفاوت بودن، کاملاً نظرات متفاوتی داشتن

be your type

شخصیت و ظاهر کسی برات جذاب بودن، همونی که میخوام (نیمه گمشده)

be yourself	خودت باش، طبیعی رفتار کن، نرمال باش، خود واقعی ات باش نه آنکه مردم فرضت می کنند
be/go on a diet	رژیم غذایی گرفتن
be/have sth to do with sth/sb	در ارتباط بودن یا ربط داشتن انجام کاری به کسی یا چیز دیگر
be/keep sb in the dark	(شخص خاصی را) بی خبر گذاشتن، صدای چیزی را در نیاوردن (برای شخص خاصی)
beat sb up	کسی را زدن و شل و پل کردن، کسی را کتک زدن
behind bars	در زندان، پشت میله های زندان
behind sb's back	در خفا بر ضد کسی بودن، دو رویی، زیر آب کسی را زدن، از پشت به کسی خنجر زدن
behind the times	افکار کهن داشتن، از زمانه عقب بودن، قدیمی، عقب افتاده
believe in sth	به چیزی اعتماد داشتن، چیزی را باور داشتن، به چیزی ایمان داشتن
beside the point	بی ربط، نا مرتبط و بی اهمیت نسبت به موضوعی که داره بحث میشه
best of luck	موفق باشی!، با آرزوی بهترین ها برای شما
better late than never	دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن!
bit by bit	کم کم، به تدریج، ذره ذره
bite sb's head off	با عصبانیت حرف زدن با کسی، به کسی تندي و تحکم کردن، تشر زدن، غرغیر کردن
bless you!	عافیت باشی! (به کسی که عطسه می کند، می گویند)، سلامت باشی!
blow (sth) up	چیزی را منفجر کردن، چیزی را ترکاندن، در معنی دیگر چیزی را باد کردن
Blow down	وقتی که باد می وزد و باعث افتادن چیزی میشود.
blow your nose	فین کردن، دماغتو رو پاک کردن، خالی کردن بینی
bored stiff	بسیار بی حوصله شدن، کسل شدن، از بی حوصلگی کف کردن
break down (= start crying)	شروع به گریه کردن، ترکیدن بعض
break down (of a vehicle= stop working)	از کار افتادن، خراب شدن
break in/into sth	به قصد دزدیدن چیزی وارد جایی شدن، به زور وارد جایی شدن
break new ground	انجام دادن چیزی که قبل انجام نشده است، رکورد شکنی، رکورد جدیدی را ثبت کردن
break out (of a fire, fight, etc.= start)	(جنگ، دعوا، آتش و...) در گرفتن، شروع شدن ناگهانی چیزی
break sth down	پایین کشیدن چیزی، برداشتن یک مانع یا سد، از پای درآوردن، چیزی را با زور باز کردن
break the ice	یخ مجلس را شکستن، سر صحبت را باز کردن
break the news	خبر مهمی دادن، خبر فوری، خبر دست اول

break up (with sb)	بهم زدن رابطه با کسی، کات کردن، جدا شدن از کسی
break your heart	چیزی یا کسی که باعث ناراحت و آزرده شدنت می شود، ناراحت شدن، آزرده خاطر شدن
break your journey	توقف در جایی در طول سفر
break-in	به قصد دزدیدن چیزی وارد جایی شدن ، به زور وارد جایی شدن
breathe in/out	حبس کردن نفس، دم / نفس خود را بیرون دادن ، بازدم
bridge the gap	(اصطلاح) پر کردن خلاء چیزی، به حداقل رساندن تفاوت ها، موقعاً مساله را حل کردن، در کتاب به معنی جور درآمدن سرمایه و بدھی یا دخل و خرج است.
bright and early	صبح خیلی زود، تقریباً نزدیک لحظه گرگ و میش
brighten up	هیجان انگیز تر کردن یک رویداد، جذاب تر کردن چیزی، آفتابی شدن هوا بعد از بارندگی
bring out the best/worst in sb	باعث رفتار بسیار خوب/ بد در شخصی شدن، به راه راست هدایت کردن/ گمراه کردن کسی
bring sb up (to do sth)	پرورش دادن و بزرگ کردن کسی(بچه)، کسی را برای انجام کاری آموزش دادن
bring sth back	چیزی را برگرداندن، چیزی را باز پس فرستادن، چیزی را پس دادن
bring sth forward	چیزی یا رویدادی را جلو اندختن (از نظر زمانی)
bring sth to an end	خاتمه دادن به چیزی، چیزی را به پایان رساندن
brush sth up/ brush up on sth	مهارت و دانش خود را درمورد چیزی افزایش دادن، مرور کردن آموخته ها
build on sth	بنا کردن بر پایه، چیزی را مبنای رشد و پیشرفت قرار دادن، بر پایه چیزی ادامه دادن
build sth up	پیشرفت و توسعه چیزی در یک بازه زمانی، رشد و پیشرفت تدریجی چیزی، تقویت تدریجی چیزی
bump into sb	اتفاقی به کسی برخوردن، اتفاقی کسی را دیدن
burn (sth) down	به آتش کشیدن یا کشیده شدن چیزی، کاملاً سوختن چیزی
burn sth up	فعالیت زیاد داشتن، ورزش کردن، سوزاندن یا مصرف کردن (کالری و غیره) ، سوخت و ساز
burst into tears	به یکباره زیر گریه زدن، ناگهان شروع به گریه کردن
burst out laughing	به یکباره زیر خنده زدن، از خنده منفجر شدن!
by accident	به صورت تصادفی، اتفاقی، شانسی، غیر عمدی
by and large	روی هم رفته، بطور کلی، در مجموع، در اکثر موارد
by comparison	قیاس دو چیز یا فرد یا موقعیت متفاوت، در مقایسه با ... ، در عوض ، در مقابل
by mistake	اشتباه، به صورت اشتباه، غیر عمدی

by yourself

نهایی، خودتی و خودت

by return (of post)

با اولین پست (معولاً روز بعد)

by the way

به هر حال، در ضمن، راستی، بگذریم (خودمانی)، در هر صورت

C

call by

یه سری زدن، سر زدن (سر راه به کسی سر بزنی)

call in

یه سری زدن، سر زدن (سر راه به کسی سر بزنی)

call it a day

دست از کار کشیدن، تصمیم یا توافق برای پایان دادن به کاری

call sb out صدا زدن یا زنگ زدن به کسی(برای کمک)، در معنی دیگر: کسی را احضار کردن، انتقاد کردن از کسی

call sth off چیزی را لغو کردن، چیزی را کنسل کردن، به هم زدن موضوعی که برای آن برنامه ریزی شده بوده است

calm down / calm sb down آرام شدن، فرو کش کردن / کسی را آرام کردن، کسی را تسکین دادن

can always بهتره که، امکان داره که، زمانی که بخواهند به کسی پیشنهادی بدهند از این عبارت استفاده می شود.

can't bear (doing) sth از انجام کاری متنفر بودن، تحمل انجام کاری را نداشتن

can't help (doing) sth قادر به کنترل یا متوقف کردن چیزی نبودن، دست (خودم...) نیست!

can't stand (doing) sth تحمل نکردن (در انجام کاری)، دوست نداشتن یا متنفر بودن (از انجام کاری یا چیزی)

can't wait/ can hardly wait بی صبرانه منتظر (کسی بودن)، بی قراری، تحمل دوری چیزی یا کسی را نداشتن

careful with money مراقب دخل و خرج بودن، اقتصادی بودن، قناعت کردن، حساب پول خود را داشتن

carry on (doing sth) ادامه دادن، ادامه دادن انجام کاری، تداوم بخشیدن به چیزی

catch on معروف شدن، بر سر زبان ها افتادن، مورد پسند واقع شدن

catch sb red-handed مچ کسی را گرفتن، سر بزنگاه کسی را دستگیر کردن

catch sb up/ catch up with sb پشت سر کسی قرار گرفتن، رسیدن به دیگران (که در سطح بالاتری هستند)

catch sb's eye توجه کسی را جلب کردن، چشم کسی را گرفتن (اصطلاح)

catch the sun برنزه شدن (زیر آفتاب)، آفتاب سوخته شدن

catch your death of cold سرمای شدیدی خوردن، از سرما می میری! (دچار سرماخوردگی میشی)

change hands دست به دست شدن، فروخته شدن، واگذار کردن، عوض شدن مالکیت یا مدیریت

change the subject موضوع بحث را عوض کردن

change your mind نظرت رو عوض کن!، تصمیم یا نظر خود را درباره چیزی تغییر دادن

charge sth up شارژ کردن برقی تلفن همراه، چیزی را شارژ کردن، در معنی دیگر چیزی را بранگیخته کردن

chat sb up

گفت و گویی دوستانه یا عاشقانه با کسی داشتن، با کسی شروع به صحبت کردن

check in

اعلام حضور کردن، در هتل یا فرودگاه وقتی به پذیرش رفته و اعلام حضور میکنید، ورورد به فرودگاه و ارائه بلیط، اتاق گرفتن در هتلی که قبل از رزرو شده باشد

check up on sb

سر زدن و چک کردن کسی، بررسی شرایط شخص، کسی را آزمودن، کسی را تحت نظر گرفتن

cheer sb on

به کسی روحیه دادن، کسی را تشویق کردن، کسی را خوشحال کردن، غم‌نمایی کن، نگران نباش، تو میتوانی!

cheer sb up

کسی را شاد کردن، کسی را تشویق کردن

cheer up!

خوشحال باش!، تو میتوانی!، برای روحیه و امید دادن به کسی به کار می‌رود

chop sth up

چیزی را تکه کردن، چیزی را خرد کردن، ریز ریز کردن

chuck sb out

کسی را از جایی بیرون کردن، اخراج شدن، کسی را اخراج کردن

clear off

گم شو!، بزن به چاک، برو پی کارت

clear sth up

جایی را کاملاً تمیز کردن، چیزی را جمع و جور کردن

close by

همین دور و بر، همین نزدیکی، همین اطراف

close down

تعطیل شدن یا کردن (در مردم کسب و کار و تجارت)، در معنی دیگر: احاطه کردن، فرا گرفتن

cloud over

ابری شدن، پوشیده از ابر شدن (آسمان)

come a long way

پیشرفت زیاد و قابل توجهی کردن، آینده بسیار موفقی داشتن

come about

رخ دادن، روی دادن، اتفاق افتادن

come across sth/sb

به موردی یا شخصی برخوردن، با کسی یا وضعیتی رو بر رو شدن (به صورت ناگهانی)

come along

پیشرفت زیاد و قابل توجهی کردن، کارها به خوبی طبق برنامه پیش رفتن، همون جوری که میخواستم شد!

come and go (= be present then go away)

برای بیان دورانی که گذشته، گذرا، زود گذرا، هر از گاهی هست

come and go (= arrive then leave)

میاد و میره!، برای اشاره به افراد یا چیزهایی که (مثل درد) میایند و میروند

come back to sb

چیزی به یاد کسی آمدن، کسی چیزی را به خاطر آوردن

come between sb (and sb)

بین (دو نفر یا چیز) قرار گرفتن، رابطه کسی با کسی دیگر را خراب کردن

come close to sth / to doing sth

کاری را تقریباً تمام کردن، کاری را تکمیل کردن، کاری را انجام دادن

come in (=arrive)

رسیدن، از راه رسیدن، سر و کله کسی پیدا شدن

come in (first, second, etc.)

نفر (رتبه) اول، دوم و ... شدن (در مسابقه)، به پایان رساندن (مسابقه)

come into sth

به چیزی ملحق شدن، شریک چیزی شدن، چیزی را به ارث بردن، وارث شدن و ... معانی زیادی دارد!

come naturally (to sb/sth)

آسان بودن کاری برای کسی، بدون زحمت بودن چیزی

کنده شدن، جدا شدن، پاک شدن

come off

come on! (= hurry up!)

عجله کن!، زود باش!، بجنب!، سریع باش!

come on (= improve / make progress)

پیشرفت و ترقی کردن، همه چیز طبق برنامه ریزی پیش رفتن

come on (of an illness= begin)

پدیدار شدن (بیماری)، شروع شدن (دوره بیماری)

come on! (= showing disbelief)

چیزی را باور نداشتن، بیخال!، من که باورم نمیشه!

come out (= appear, e.g. the sun)

ظاهر شدن، پدیدار گشتن (برای مثال ظاهر شدن خورشید بعد از باران)

come out (= become available to buy or see)

ارائه برای بازدید عموم (کالا)، عرضه به بازار (کالا)

come out (= become known)

آشکار شدن، بر ملا شدن، واضح شدن

come round

به هوش آمدن، در معنی دیگر: دعوت از کسی برای دورهمی و کنار یکدیگر جمع شدن

come to به هوش آمدن، در معنی دیگر: به کاری روی آوردن، تشریف آوردن، به جایی رسیدن، از کسی ارث بردن و ...

come to an end

به پایان رسیدن، خاتمه یافتن، منتفی شدن

come to life شور و نشاط یافتن، از نو زنده شدن، زندگی خوب و جدیدی را شروع کردن، در معنی دیگر: به هوش آمدن

come to nothing

به نتیجه ای نرسیدن، موفق نشدن، شکست خوردن برنامه ها و اهداف

come to sth

تبديل شدن به چیزی (مثلاً این سال بهترین سال عمرم شد!), سر جمع ... تبدیل به ... شد!

come true

محقق شدن، به واقعیت تبدیل شدن چیزی، به حقیقت پیوستن

come up (= happen or appear)

طرح شدن یا کردن، اتفاق افتادن، به نظر رسیدن، ظاهر شدن

come up with sth

چیزی را طرح کردن، درمورد چیزی ایده دادن، برای چیزی راه حل پیدا کردن

confide in sb

به کسی اعتماد کردن، با کسی درد و دل کردن، مسائل خصوصی و پنهایی خود را به کسی گفتن

cool down

خنک تر شدن یا کردن چیزی (مثلاً: پیتزا خیلی داغه، باید بزارم کمی سرد تر بشه!)

cost a fortune

خیلی با ارزش و گران بودن، فلان چیز خیلی برام آب خورد!

cost the earth

خیلی با ارزش و گران بودن، فلان چیز خیلی برام آب خورد!

could always

بهتره که، امکان داره که، حتی میتونی که (هنگام ارائه پیشنهاد به کار می رود)

could do with sth

به چیزی نیاز داشتن، چیزی را خواستن، به هر قیمتی که شده باید...!

couldn't care less

برام اصلًا مهم نیست، نسبت به این موضوع کاملاً بی تفاوت هستم

count on sb/sth

روی کسی یا چیزی حساب باز کردن، از کسی یا از چیزی توقع داشتن

count sth out

چیزی را یک به یک شمردن (مثلاً: شمردن پول)

count sth up

چیزی را جمع زدن، تمامی چیز ها (همچنین افراد) را در یک گروه قرار دادن

cover the cost (of sth)	پوشش تمامی هزینه های چیزی، از پس هزینه های یک چیز برآمدن
crash into sth/sb	به چیزی یا کسی زدن (با خودرو)، با چیزی یا کسی تصادف کردن
crazy about sth	عاشق چیزی بودن، دیوانه چیزی بودن، به شدت چیزی را دوست داشتن
crop up	به صورت ناگهانی اتفاق افتادن، ناگهان با چیزی روبه رو شدن، نمایان شدن، سر در آوردن از (تصادفی)
cross sth out	دور یا روی چیزی خط کشیدن، خط کشیدن(مانند تیک زدن چک لیست)، در کتاب به معنای(البته با تردید): سر خود را گرم کردن، پی چیزی رفتن، دنبال چیزی گشتن
cross your legs	پا های خود را روی هم انداختن، چهار زانو نشستن
cross your mind	به ذهن خطور کردن، حس یا فکر چیزی از ذهن عبور کردن، به ذهن رسیدن
cut back on sth	کم کردن مقدار چیزی که شما می خورید/ انجام می دهید/ خرج می کنید/ استفاده می کنید و ...
cut corners	ماست مالی کردن، راه ساده و ارزان را برای سود بیشتر انتخاب کردن(بار منفی دارد)
cut down (on sth)	کم کردن مقدار چیزی که شما می خورید، انجام می دهید/ خرج می کنید/ استفاده می کنید و ...
cut sb off	تلفن کسی را قطع کردن، تلفن را قطع کردن، حرف کسی را قطع کردن
cut sth off (sth)	جدا کردن یا قطع کردن چیزی از چیزی دیگر(نه صرفاً جدایی فیزیکی شاید جدایی ارتباطی باشد)
D	
deal with sth/sb	سر و کار داشتن، کلنجر رفتن یا کنار آمدن با چیزی یا کسی، با کسی معامله کردن
die out	منقرض شدن، ناپدید شدن، خاموش شدن، قطع شدن، از بین رفتن
do sb good	برای کسی فایده داشتن، برای کسی مفید بودن، بر روی کسی تأثیر مثبت گذاشتن
(do sth) for a laugh	انجام دادن کاری برای خنده دیدن یا سرگرمی، کسی را خنداندن، جوک گفتن
do sth to the best of your ability	بهترین خودت باش!، برای انجام کاری تمام سعی و تلاش خود را کردن
do sth up (= fasten)	چیزی را بستن، چیزی را محکم کردن، چیزی یا جایی را مسدو کردن
do sth up (= renovate)	چیزی را بازسازی کردن، چیزی را نوسازی کردن، چیزی را تعمیر کردن
do the trick	موثر بودن، نتیجه بخش بودن، کار ساز بودن، کلک کار را کند!
do without sth/sb	بدون چیزی یا کسی کاری را انجام دادن یا به اتمام رساندن، زندگی را به تنها یی گذراندن
do your best	بهترین خودت باش، سخت تلاش کن!، برای به دست آوردن چیزی با تمام وجود سعی و تلاش کردن
do your bit	مساوی با دیگران کار یا وظیفه خود را انجام دادن، نقش خود را ایفا کردن، سهم خود را ادا کردن
don't ask me	از من نپرس!، از کجا بدانم!، وقتی کسی جواب سوالی را نمی داند از این عبارت استفاده می کند.
don't give a damn	برام مهم نیست!، به درک!، به کسی یا چیزی اهمیت ندادن

dos and don'ts

down in the dumps	افسرده بودن، دل سرد بودن، حس و حال انجام کاری را نداشتن، پکر بودن
dozens of sth	تعداد زیادی از یک چیز، ده ها تن
drag on	به درازا کشیدن، خیلی طول کشیدن، از حد متعادل و مورد انتظار بیشتر زمان بُردن
drift apart	تدریجیاً فاصله گرفتن، به مرور دل کندن، کم کم سرد شدن و از هم دور شدن
drink sth up	چیزی را تا آخر نوشیدن، تا قطره آخر یک نوشیدنی را نوشیدن
drive off	رهسپار شدن، شروع به حرکت کردن، منحرف شدن (از مسیر در رانندگی)
drive on	به حرکت ادامه دادن (در هنگام رانندگی)، پیوسته رانندگی کردن
drive sb round the bend	کسی را عصبانی کردن، کسی را ناراحت کردن، کسی را اذیت کردن
drive sb up the wall	کسی را به شدت عصبانی کردن، عرصه را بر کسی تنگ کردن، کسی را دلخور کردن
drop by	سر زدن، سرزده و بدون اطلاع قبلی دیدار کوتاهی با کسی کردن
drop off (to sleep)	به خواب رفتن، خوابیدن
drop out (of sth)	چیزی را رها کردن، از چیزی دست کشیدن، چیزی یا جایی را ترک کردن
drop sb a line	یاداشت کوتاه نوشتن یا ایمیل کوتاه فرستادن برای کسی
drop sb/sth off	پیاده کردن یا شدن، کسی یا چیزی را تا جایی رساندن یا بردن
E	
early on	خیلی زود، از همون اول، اوایل، زودتر از موعد
eat in	توی خونه غذا خوردن، غذای خانگی خوردن
eat out	بیرون (در رستوران و...) غذا خوردن
eat sth up	چیزی را خوردن، تا آخر یک چیز (خوردنی) را خوردن، با ولع چیزی را خوردن
end up (somewhere/doing sth)	سر از جایی در آوردن (اتفاقی)، به چیزی منتهی شدن، به چیزی ختم شدن
even if	حتی اگر، حتی در صورت، ولو اینکه، علی رغم اینکه، هر چند اگر
even so	با وجود اینکه، با این حال، بازم، علی رغم، در هر صورت
ever since	از زمانی که، از وقتی که، از موقعی که
F	
facts and figures	اطلاعات پایه، جزئیات اساسی، اطلاعات دقیق، حقایق و واقعیت ها
fair enough	قابل قبوله، میفهمم (داری چی میگی / منظورت از بیان این توضیحات چیه)، متقادع کننده است، قانون شدم

سهم ، دونگ

fair share

fall apart

فرو ریختن، از هم پاشیدن، متلاشی شدن

fall asleep

به خواب رفتن، خوابیدن

fall behind (sb/sth) عقب افتادن از کسی یا چیزی، پشت کسی یا چیزی راه رفتن، آهسته تر از کسی راه رفتن

fall for sb

عاشق کسی شدن، شیفته کسی شدن، خاطر خواه کسی شدن

fall in love with sb

عاشق کسی شدن، شیفته کسی شدن، خاطر خواه کسی شدن

fall out with sb

دعوا کردن و توقف دوستی با کسی، با کسی قهر کردن، با کسی مشاجره کردن

fall over

زمین خوردن، به روی زمین افتادن، سقوط کردن

fall through

با شکست مواجه شدن، موفق نشدن، منحل شدن، فسخ شدن

fall to bits

فرو پاشی، متلاشی شدن، فرو ریختن

fall to pieces

فرو پاشی ، متلاشی شدن، فرو ریختن، بهم ریختن

برای اشاره به کالای دزدی یا به دست آمده از راه های غیر قانونی به کار
fall/come off the back of a lorry میرود، باد آورده، کش رفتن، دو دره کردن، پیچوندن

famous last words

زهی خیال باطل، آره جون عمت!، به همین خیال باش

fast and furious

سریع و پشت سر هم، پر از حرکات و تغییرات سریع ، سریع و خشن

fast asleep

در خواب عمیقی بودن، به خواب عمیقی رفتن

feel like sth / doing sth

هوس چیزی یا انجام کاری را کردن، میل انجام کاری داشتن، چیزی را خواستن

feel sorry for yourself

احساس تأسف برای خودت، دلم برای خودم میسوزه!

feel up to (doing) sth

دل و دماغ انجام کاری را داشتن، از پس انجام کاری بر آمدن، توان انجام کاری را داشتن

feel/be at ease (with sb)

احساس راحتی و صمیمیت با کسی داشتن

feel/be sorry for sb

دل شخصی برای شخصی سوختن، برای کسی ترحم کردن، برای کسی افسوس خوردن

fingers crossed

آرزوی موفقیت برای کسی کردن، امید وار بودن، امیدت به خدا باشه! ، ایشان الله درست میشه!

fill in time

وقت تو صرف انجام کار غیر مهمی کردن وقتی درحال صبر کردن هستی، وقت گذرونی، سر خود را گرم کردن

fill sth in (= fill sth completely)

چیزی را به طور کامل پر کردن، چیزی را تکمیل کردن

fill sth in (= write on a form)

فرم پر کردن، جا های خالی یک فرم را پر کردن

fill sth up (with stn)

چیزی را با چیز دیگر به طور کامل پر کردن، چیزی را با چیز دیگر تکمیل کردن

fill yourself up (with sth)

خود را با چیزی سیر کردن، تا سر حد انفجار از چیزی خوردن

find your feet	جای پا محکم کردن، جا افتادن، وفق دادن خود، قلق کاری را بدست آوردن
finish (up) with sth	در انتهای دچار چیزی شدن، در پایان چیزی بدست آوردن، در آخر کار به جایی ختم شدن
finish sth off	چیزی را تکمیل کردن، چیزی را تمام کردن، کار چیزی را یکسره کردن
first and foremost	اول از هر چیز، در درجه اول، قبل از هر چیزی
first of all	اول از همه، پیش از هر چیز، در درجه اول
fix sth up	ترتیب چیزی را دادن، چیزی را جور کردن یا فراهم کردن، در معنی دیگر: چیزی را تعمیر کردن
flat out	خیلی تند و سریع و با حداکثر توان
flick through sth	به چیزی نگاهی اجمالی انداختن، سر سری چیزی را ورق زدن، مرور سریع بدون خواندن دقیق
fold your arms	دست به سینه شدن یا ماندن
follow in sb's footsteps	دنبال روی کسی بودن، پا جای پای کسی گذاشتن، به پیروی از کسی کاری را انجام دادن
for a laugh	صرفًا برای خنده، برای خندهیدن، شوخی کردن
for certain	بدون شک، به طور حتمی، به یقین، به ضرس قاطع
for fun	برای شوخی، برای خندهیدن، برای سرگرمی
for good	برای همیشه، تا ابد
for goodness sake!	محض رضای خدا!، واخ خدای من! (در هنگام عصبانیت یا وقتی اتفاق بدی افتاده است)
for nothing	بدون پول، رایگان، در معنی دیگر: بیهوده و پوچ
for one thing	اولاً، یکی اینکه، اول از همه، نخست اینکه، در وهله اول
for sale	برای فروش، فروشی، آماده برای فروش
for sure	بدون شک، به طور حتمی، به یقین، به ضرس قاطع
for the most part	به طور کلی، در کل، روی هم رفته، اغلب اوقات، بیشتر، به طور اساسی، تا حدود زیادی
for the time being	فعلاً، در حال حاضر، هم اکنون، هم اینک
from scratch	از صفر شروع کردن، از اول، از مرحله اول، از بیخ و بن
from time to time	هر از گاهی، هر چند وقت یکبار، بعضی اوقات
G	
get (hold of) the wrong end of the stick	دچار سوء تفاهم شدن، اشتباه برداشت کردن
get a joke	فهمیدن، گرفتن موضوع، فهمیدن جوک، فهمیدن علت خنده دار بودن جوک
get a move on	بجنب!، تکون بخور!، عجله کن!، زود باش!

از جایی به جای دیگر رفتن، تحرک داشتن، زیاد معاشرت کردن ، منتشر شدن (خبر و ...)

get about

موفق شدن، پیشرفت کردن، پیشی گرفتن، جلو زدن

get ahead

موفق بودن یا شدن، پیشرفت کردن ، ترقی کردن

get along (= make progress)

رابطه خوبی با کسی داشتن، با کسی کنار آمدن

get around

از جایی به جای دیگر رفتن، تحرک داشتن، زیاد معاشرت کردن ، منتشر شدن (خبر و ...)

get away (from sb/sth)(=succeed in leaving sb or a place)

فرار کردن یا خلاص شدن از دست

کسی یا چیزی، جایی را ترک کردن

get away(= go on holiday)

به تعطیلات رفتن، به سفر رفتن

get away from it all

رفتن به جایی دور از همه چیز برای استراحت، فرار کردن از روزمرگی

get away with sth

جان سالم به در بردن از چیزی (مجازات)، قسر در رفتن از چیزی

get back

برگشتن مخصوصاً به خانه یا محل کار

get back to sb

بعداً به کسی پاسخگو بودن (تلفنی یا حضوری)، در جواب تلفن کسی با او تماس گرفتن

get back to sth

باز یافتن، دوباره چیزی را بدست آوردن، دوباره کاری را انجام دادن یا درباره چیزی صحبت کردن

get behind (with sth)

پشت گوش انداختن کارها ، انجام کاری را به تعویق انداختن

get bogged down (in sth)

بیش از حد درگیر جزئیات چیزی شدن، حسابی فرو رفتن در موضوعی

get by

دوان آوردن و گذران امور و شرایط صرفاً با حداقل ها، امورات و روزگار خود را گذراندن

get cold feet

دو دل شدن، سست شدن، دل سرد شدن (در مورد انجام کاری که قبلًا برنامه ریزی شده است)

get down to sth

به طور جدی شروع به انجام کاری کردن، حواس خود را روی انجام کاری متمرکز کردن

get from A to B

از جایی به جایی دیگر رفتن، از نقطه ای به نقطه ای دیگر سفر کردن

get hold of sb

ارتباط برقرار کردن با کسی (به وسیله تلفن یا ایمیل) ، با کسی تماس گرفتن

get in (= be accepted to study at a school, etc.)

پذیرش گرفتن یا قبول شدن (در دانشگاه، مدرسه و ...)

get in (= arrive)

به جایی رسیدن ، رسیدن (با اتوبوس و ...)

get in (= enter a vehicle)

سوار شدن (اتوبوس، قطار و ...)، وارد شدن

get in the way of sth

سد راه چیزی شدن، مانع انجام کاری شدن، از وقوع یک اتفاق جلوگیری کردن

get in touch (with sb)

با کسی در ارتباط بودن، با کسی در تماس بودن، با کسی تماس گرفتن

get into shape

خوش هیکل یا خوش اندام شدن، رو فرم آمدن (بدن) ، به تناسب اندام رسیدن

get into sth

وارد حرفه ای شدن، وارد کاری شدن، غرق در کاری شدن

get into the habit of doing sth	یک عادت خاص را گسترش دادن، بیش از حد انجام دادن یک عادت
get into trouble (for sth)	توی درد سر افتادن بخاطر انجام کاری (مثلاً سیگار کشیدن در مدرسه)
get lost!	برو گمشو!، گورت رو گم کن!
get mixed up in sth	درگیر چیزی شدن، گرفتار چیزی شدن (اعتباد)، چیزی را قاطی کردن
get mixed up with sb	با کسی (خلافکار) قاطی شدن ، گرفتار کسی شدن (افراد بد مانند گروه های خلافکاری)
get nowhere	موفق نشدن، پیشرفت نکردن، در جا زدن، به جایی نرسیدن
get off(= leave a bus, train, etc.)	پایین آمدن، پیاده شدن (از اتوبوس، قطار و ...)
get off(= leave on a journey)	ترک محل یا رفتن به مسافرت، همراهی در انجام کاری
get off(= leave work with permission)	ترک محل کار بعد از کسب اجازه، تعطیل کردن کار
get off to a good/better/bad start	یک شروع خوب / بهتر / بد داشتن
get on (= make progress)	پیشرفت کردن، به انجام کاری ادامه دادن
get on (with sb) (= have a friendly relationship)	با کسی رابطه دوستانه ای داشتن، با کسی تفاهم داشتن
get on for	نزدیک شدن یا بودن، بالغ شدن بر، تقریباً، حدوداً
get on sb's nerves	کسی را اذیت کردن، کسی را خشمگین کردن، مزاحم کسی شدن، کسی را تحریک کردن
get on top of sb	احساس نارحتی کردن بخاطر کنار نیامدن با چیزی، از عهده انجام کاری بر نیامدن
get on top of sth	از عهده کاری بر آمدن، چیزی را تحت کنترل در آوردن
get on with sth	ادامه دادن به کاری بعد از یک وقفه کوتاه
get on with your life	کنار آمدن با زندگی، به زندگی عادی خود ادامه دادن
get out(= leave a place)	جایی را ترک کردن، از جایی خارج شدن، گمشو!، برو بیرون!
get out (of information = become known)	افشا شدن، درز پیدا کردن، علنی شدن
get out and about	بیرون رفتن، گشتن، به اجتماع رفتن ، رفتن به مکان های شلوغ برای دیدن افراد
get out of sth (= stop doing sth)	انجام کاری را متوقف کردن، از انجام کاری دست کشیدن
get out of sth (= avoid a responsibility)	از زیر کاری در رفتن، مسئولیت خود را انجام ندادن
get over sth	بر چیزی (بیماری و ...) فایق آمدن ، بهبود پیدا کردن، با چیزی کنار آمدن
get rid of sth	از شر چیزی خلاص شدن، از چیزی رها شدن، چیزی را دور انداختن
get sth across (to sb)	چیزی را به کسی فهماندن، مسئله ای را برای کسی روشن کردن
get sth back	چیزی را دوباره پس گرفتن، چیزی را باز گرداندن

get sth off the ground	کاری را شروع کردن، شروع به موفق شدن کردن در انجام کاری
get sth out (of sth) (= remove sth)	چیزی را حذف کردن یا پاک کردن، بیرون آوردن چیزی از درون جایی که هست (مثل درآوردن سیر از درون پوستش)
get sth out of sth (= benefit from sth)	از چیزی سود بردن، از چیزی بهره بردن یا کیف کردن
get stuck (on sth)	پشت یا روی چیزی گیر کردن (مثلاً در یک سوال سخت امتحان)
get the better of sb/sth	از کسی یا چیزی پیشی گرفتن، از کسی یا چیزی بهتر شدن
get the hang of sth	نحوه کار چیزی را یاد گرفتن، لم یا قلق چیزی را بدست آوردن
get the most out of sth	حداکثر استفاده و بهره را از چیزی بردن، کمال استفاده را از چیزی بردن
get the upper hand	دست پیش گرفتن، برتری یافتن، بر کسی یا چیزی غالب شدن
get there	بعد از مدتی کار و تلاش به موفقیت رسیدن، به هدف رسیدن، به نتیجه رسیدن
get through (to sb) (= make contact by phone)	زنگ زدن به کسی با تلفن همراه
get through to sb (= make sb understand)	حرف خود را به کسی فهماندن، کسی را مجاب کردن
get through sth (= complete a task)	پشت سر گذاشتن شرایط دشوار، یک وظیفه دشوار را به اتمام رساندن
get through sth (= pass a test)	درسی سخت را پاس کردن، با موفقیت یک امتحان را گذراندن
get to grips with sth	از عهده کاری برآمدن، چیزی را تحت کنترل در آوردن
get to know sb	شناختن افراد با وقت گذراندن با آنها، با کسی آشنا شدن
get together (with sb)	دیدار و ملاقات غیر رسمی (خودمانی) با کسی ، با کسی گپ زدن و در مورد مسائل مختلف حرف زدن
get up to (sth)	دست گل به آب دادن، خرابکاری کردن، انجام دادن کارهایی که معمولاً بده
get your money's worth	دربیافت چیزی با ارزش در قبال پولی که پرداخت می کنی (یه چیزی باشه که بیارزه)
get your own back (on sb)	کار (بد) کسی را تلافی کردن، از کسی انتقام گرفتن
get your own way	کار خود را کردن (علیرغم مخالفت دیگران)، باب میل خود رفتار کردن
get/have butterflies in your stomach	دلم مثل سیر و سکه میجوشه! ، دلشوره داشتن یا مضطرب بودن قبل از انجام کاری، انگار دارن تو دلم رخت میشورن!
get/start off on the wrong foot	شروع بدی داشتن (در یک رابطه یا فعالیت)، خشت اول را کج نهادن
give a hundred (and ten) per cent	حداکثر انرژی و تلاش خود را برای انجام کاری گذاشتن
give and take	داد و ستد، بده بستان، همکاری و تفاهم، ساخت و پاخت، تبادل افکار ، درک متقابل
give birth (to sb)	کسی را به دنیا آوردن، کسی را زاییدن، خلق کردن ، ایجاد کردن

give in (to sb)	کوتاه آمدن در مقابل کاری که کسی انجام داده،(پس از مدتی عدم پذیرش)تسلیم خواسته دیگری شدن (sb)
give in (to sth)	در مقابل چیزی کوتاه آمدن، تسلیم چیزی شدن (مثلًاً خوردن غذا های چرب و فست فود)
give my love to sb	سلام منو به فلان کس برسون!
give my regards to sb	سلام منو به فلان کس برسون!
give or take	حدوداً ، تقریباً ، بگی نگی، یه کم اینور تر یه کم اونور تر، بالا پایین، کم و بیش
give sb a hard time	عرصه را بر کسی تنگ کردن، بر کسی سخت گرفتن
give sb a lift	کسی را (با ماشین) رساندن یا تا جایی بردن
give sb a ring/call	به کسی زنگ زدن، با کسی تماس گرفتن
give sb my love	سلام منو به فلان کس برسون!
give sb the sack	کسی را از کار اخراج کردن، کسی را بیرون کردن
give sth a try	یک امتحانی کردن، دست به کار زدن
give sth back	چیزی را برگرداندن، چیزی را باز پس فرستادن، چیزی را پس دادن
give sth out	چیزی را پخش کردن، چیزی را توزیع کردن
give sth up/ give up doing sth	از انجام کاری دست کشیدن، قید چیزی را زدن ، از انجام کاری نامید شدن
give up (= stop trying to do sth)	تسلیم شدن، از انجام کاری منصرف شدن، رها کردن
go according to plan	طبق برنامه پیش رفتن
go after sb	دنبال کسی رفتن (به منظور گرفتن طرف)، کسی را تعقیب کردن
go ahead	برو بریم! ، اجازه دادن به کسی برای انجام کاری، شروع کردن، ادامه دادن
go ahead (with sth)	قدم به قدم پیش رفتن، چیزی را ادامه دادن، چیزی را به جلو بردن، اتفاق افتادن
go along with sth	با چیزی موافق بودن، با چیزی همراهی کردن، از یک ایده و نظر حمایت کردن
go away(= leave home for a holiday)	به مسافت رفتن (برای تعطیلات)، به جایی رفتن، سفر کردن
go away! (used to tell sb/sth to leave)	گم شو! ، از اینجا برو، برو پی کارت
go away (of a problem = stop existing)	از بین رفتن، ناپدید شدن، محو شدن
go back (to ...)	برگشتمن به رابطه، مکان(منظور شهر ، روستا، کشور، قهوه خونه و...)، کار و فعالیت و ...
go blank	قفل شدن ذهن (عامیانه)، چیزی را به طور موقت فراموش کردن، به یکباره چیزی را فراموش کردن
go down (= become lower)	کوتاه آمدن، تسلیم شدن
go down (of the sun= disappear)	غروب کردن خورشید

go down to ...	پایین رفتن یا آمدن ، پذیرفتن یا مورد قبول واقع شدن، غرق شدن
go down with sth	مبتلای شدن، گرفتن (بیماری) ، مریض شدن
go far	بسیار موفق بودن (در آینده)، پیشروزت کردن ، کامیابی در آینده، در آینده نه چندان دور به جایی رسیدن
go fifty-fifty	نصف نصف حساب کردن، هزینه ها را بین دو نفر تقسیم کردن
go from bad to worse	بدتر و سخت تر از قبل شدن، از چاله به چاه افتادن
go halves	نصف نصف حساب کردن، هزینه ها را بین دو نفر تقسیم کردن
go in for sth	در چیزی شرکت کردن، داوطلب چیزی شدن، لذت بردن از چیزی، علاقه به چیزی به عنوان سرگرمی
go in one ear and out the other	یک گوشش در است یک گوشش در واژه، فوراً فراموش کردن یا توجه نکردن
go off(= explode)	منفجر شدن، ترکیدن
go off(= ring)	به صدا در آمدن ، زنگ خوردن (ساعت و ...) ، سر و صدا کردن
go off(= leave)	ترک یک مکان خصوصاً برای انجام کاری، بیرون رفتن
go off (of lights, etc.= stop working)	از کار افتادن (ماشین ، وسایل مکانیکی و ...) ، قطع شدن (برق و ...)
go off sb/sth	دوست نداشتن کسی یا چیزی که قبلًا دوست داشتی ، از چشم افتادن(کسی یا چیزی)
go on(= continue without changing)	ادامه دادن بدون توقف ، بی وقفه و تغییر به کاری ادامه دادن
go on(= last)	سپری شدن (زمان) ، طول کشیدن (مثلاً توی سوال میشه پرسید: مهمونی تا کی ادامه داره یا طول میکشه؟)
go on (= happen)	اتفاق افتادن، رخ دادن
go on (about sth/sb)	حرافی کردن (درباره کسی یا چیزی)، پر گویی کردن، وراجی کردن
go on to sth	از چیزی رد شدن، چیزی را ادامه دادن یا به جلو پیش بردن، از چیزی عبور کردن
go on! (used for encouragement)	یالا، ادامه بدنه! ، زود باش (برای تشویق کسی برای انجام کاری)
go out of business	ورشکست شدن، بیکار شدن، کنار رفتن
go out with sb	با کسی وقت گذراندن، با کسی قرار عاشقانه گذاشتن، دوست پسر یا دوست دختر داشتن
go over sth	چیزی را با دقیقت بررسی کردن، چیزی را باز بینی کردن، چیزی را مرور کردن
go public	چیزی را اعلانی کردن، رازی را بر ملا کردن، چیزی را افشا کردن، در معنی دیگر سهامی عام شدن
go red (in the face)	سرخ شدن صورت از شرم و خجالت، از عصبانیت چهره کسی قرمز شدن
go round (to ...)	کسی را در نزدیکی خود ملاقات کردن، به مکانی نزدیک رفتن ، سر زدن (به کسی یا جایی)
go round in circles	به دور خود چرخیدن، دوباره سر خونه اول برگشتن (بعد از انجام کاری و ...)
go through sth (= check sth carefully)	چیزی را با دقیقت بررسی کردن، چیزی را باز بینی یا مرور کردن

go through sth (= experience sth difficult)	تجربه کردن (وضعیتی دشوار)، متحمل شدن، دچار شدن
go without sth	فقدان چیزی را تحمل کردن ، بدون چیزی (که دوست داری یا میخوای داشته باشی) سر کردن
go wrong	اشتباه کردن، خراب کردن ، به مشکل خوردن
good at sth	در چیزی خوب بودن، در چیزی مهارت یا توانایی داشتن
good grief!	عجب! ، ای بابا! ، برای بیان تعجب یا شوکه شدن از چیزی یا کسی به کار می رود.
good heavens!	عجب! ، ای بابا! ، پناه بر خدا! ، برای بیان تعجب یا شوکه شدن از چیزی یا کسی به کار می رود.
good luck	موفق باشی! ، با آرزوی بهترین ها برای شما
good with sb	با کسی خوب بودن، رابطه خوبی با کسی داشتن، با کسی کنار آمدن
good with your hands	маهر بودن، وارد بودن ، داشتن مهارت در استفاده از دست های خود
goodness knows!	خدا می داند! ، الله اعلم، نمی دانم!
goodness me!	عجب! ، ای بابا! ، خدای من! ، برای بیان تعجب یا شوکه شدن از چیزی یا کسی به کار می رود.
grind to a halt/standstill	به تدریج کند شدن یا سرعت کم کردن و نهایتاً متوقف شدن
grow into sth	به چیزی تبدیل شدن، تغییر ماهیت دادن به ، ارتقا یافتن به
grow on sb	کم کم به کسی علاقه مند شدن، محبت یا مهر کسی کم کم در دل افتادن
grow up	بزرگ شدن، عاقل و بالغ شدن، از آب و گل در آمدن ، رشد کردن
guess what?	حدس بزن چی شده؟ ، اگه گفته چی شده؟
H	
hand in your notice	استعفا دادن، درخواست خروج از کار
hand in hand	دست در دست یکدیگر، با هم
hand sth in	چیزی را تحویل دادن(به ویژه به فرد دارای مسئولیت و قدرت مانند معلم یا پلیس و ...)
hand sth out	چیزی را پخش یا توزیع کردن، چیزی را دست به دست کردن
hand sth round	غذا یا نوشیدنی رو چرخوندن(به منظور تعارف و دادنش به بقیه)
hang around/about	ول گشتن، پرسه زدن، علاف بودن، یلی تلی کردن
hang on (= continue doing sth difficult)	به انجام کاری سخت و طاقت فرسا ادامه دادن
hang on (= wait)	صبر کردن، منتظر بودن، وایسا! ، یه دقیقه دندون رو جگر بزار!
hang on (= keep holding sth)	محکم چیزی را گرفتن، دو دستی به چیزی چسبیدن
hang sth up	چیزی را آویزان کردن، چیزی را آویختن (لباس و ...)

قطع کردن تلفن، پایان دادن به صحبت تلفنی

hang up

hang up on sb

تلفن را به روی کسی قطع کردن، بدون گفتن خداحافظ به مکالمه تلفنی با کسی پایان دادن

hard at it

سخت کار کردن، جدی بودن در کار

hard luck!

اه چه بد ! ، بد شانسی ، اه چه بد شانسی ای !

hard up

فقیر ، نیازمند، مستحق

have (got) sth on

در مورد چیزی برنامه ای داشتن، برای انجام کاری ایده و نظری داشتن

have a (good) head for sth

توانایی انجام کاری را داشتن، برای چیزی استعداد ذاتی داشتن

have a good/bad night

اصطلاحاً به معنی خواب خوب یا بدی در طول شب داشتن است

have a lie-in

صبح ها بیشتر از معمول در تخت خواب ماندن (دیر بیدار شدن)

have a long way to go

راه زیادی در پیش داشتن، هنوز در اول کار بودن

have a sweet tooth

میل و علاقه زیادی به چیز های شیرین داشتن، عاشق شیرینی بودن

have a thing about sth/sb

کسی یا چیزی را به شدت دوست داشتن / نداشتن

have an early/ a late night

زودتر (از زمان معمول) خواهیدن / دیرتر (از زمان معمول) خواهیدن

have had enough of sth/sb

از کسی یا چیزی خسته شدن، به اندازه کافی کسی یا چیزی را تحمل کردن

have had it بدرد نخور شدن، بدون استفاده شدن و در مورد شخص به معنی اینه که شخص توی دردسر جدی افتاده

have no idea

نظری نداشتن، چیزی به ذهن نرسیدن، ندانستن

have sb to thank (for sth)

بخاطر چیزی قدردان کسی بودن، از کسی بخاطر چیزی تشکر کردن

have second thoughts

تجددیت نظر کردن، عوض کردن نظر یا شک کردن بهش

have sth in common

در چیزی تفاهم داشتن (با کسی)، در مورد چیزی اتفاق نظر داشتن (با کسی)

have the last laugh موفق شدن در کار غیر ممکن، دست آخر پیروز شدن وقتی هیچ کس فکرش را هم نمی کند

have the time of your life

بسیار خوش گذراندن، تجربه بسیار خوبی داشتن، بسیار لذت بردن

have/keep your feet on the ground

زندگی معقول و واقع گرا داشتن، خود را گم نکردن

hear from sb

با کسی با تلفن، ایمیل، نامه و ... در تماس بودن،

hear! hear!

(به نشانه تحسین حضار) احسنت! احسنت!

heat sth up

چیزی (غذا و ...) را گرم کردن، چیزی را داغ کردن

help sb out

گره از مشکل کسی باز کردن (در زمان یا موقعیت بخصوص و دشوار)

here and there

در جا های مختلف ، جسته و گریخته

هر چه پیش آید خوش آید، برو که رفیم! ، بریم تو کارش!

here goes

here to stay

مرسوم و متداول، ماندگار، بخشی از زندگی، پذیرفته شده بطوری که دیگه برآمون عادی شده

here you are

بفرمایید، خدمت شما ، تقدیم به شما (هنگام پذیرایی، تعارف یا دادن چیزی به کسی)

here's to sb/sth

(هنگام نوشیدن یا شروع کاری) به سلامتی فلان کس/چیز ، به افتخار فلان کس/چیز

hit it off (with sb)

مهر کسی به دل نشستن تو اولین دیدار، در دیدار اول دو طرف از یکدیگر خوششون بیاد

hit the roof

قاطی کردن، از کوره در رفتن، جوش آوردن، کفری شدن

hold hands

دست کسی را گرفتن، دست همیگر را گرفتن(تصویرت عاشقانه)

hold on (= wait)

صبر کردن، وایسا !

hold on (tight) (= keep holding sth)

محکم چیزی را گرفتن، دو دستی به چیزی چسبیدن

hold on(= continue doing sth difficult)

به انجام کاری سخت و طاقت فرسا ادامه دادن

hold sb up

کسی را معطل کردن، در کار کسی وقفه انداختن

hold the line

پشت خط (تلفن) منتظر ماندن

hold up sth (= rob)

استفاده از خشونت جهت دزدی از فروشگاه یا بانک یا غیره، با اعمال زور چیزی را گرفتن

hold-up

зор گیری، اعمال خشونت جهت دزدی، در معنی دیگر: به تاخیر انداختن(چیزی)، صبر کردن

how come?

برای پرسیدن علت و چرا یعنی چیزی که موجب تعجب و ... میشود. چطور؟، چگونه؟، چطوری ممکنه؟ و ...

hurry up

عجله کن! ، بجنب! ، زود باش!

I

ببخشید/معذرت میخوام / متأسفم متوجه نشدم چی گفتید؟ (تصویرت مودبانه) (اگه بصورت

I beg your pardon

خیزان تلفظ شود) ، (در صورت تلفظ بصورت افتان) معذرت میخوام ، ببخشید(در صورت انجام

کاری اشتباه یا اتفاقی کار خطایی کردن)

I couldn't agree more

کاملاً موافقم، به شدت موافقم

I couldn't tell you

من نمیدونم! ، الله اعلم، من از کجا بدونم (وقتی جواب سوال کسی را نمی دانیم استفاده می شود)

I dare say

به جرأت می گویم (وقتی میخواهیم بگوییم چیزی امکان پذیر و ممکن است)

I don't see why not

البته، چرا که نه، (بجای (یا همزمان با) گفتن «بله» در جواب یک درخواست و ... استفاده می شود)

I have to / must say (that)

باید بگوییم که ، راستش، در واقع

I know

میفهمم! ، باهات موافقم، من هم با تو هم عقیده ام

(I) must dash

عجله دارم باید زود برم، باید خیلی سریع برم

I told you (so)	دیدی بہت گفتم ... ، من کہ بہت گفته بودم (ولی تو گوش نکر دی و حالا دیدی کہ حق با من بود)
I wouldn't say no	نمیتونم بگم نه! ، از این یکی دیگه نمیتونم بگذرم!
I'd rather not say	فعلاً نمی تونم بگم! ، به تو مربوط نیست! (مودبانه)
I'll say	چه جورم! (مثلاً - اون واقعاً زن جذایه - آره چه جورم!) ، کاملاً باهات موافقم، آره دقیقاً
I'll see what I can do	هر کاری از دستم بر بیاد میکنم، ببینم چیکار میتونم بکنم
I'm not bothered	برای من فرقی نمیکنه، برام اهمیت نداره ، برام مهم نیست
(I'm) sorry?	بیخشید؟/معذرت میخوام؟ / متأسفم؟ (برای درخواست تکرار چیزی یا حرفی در هنگام مکالمه)
I'm very/terribly sorry	خیلی خیلی متأسفم، واقعاً متأسفم (در صورت انجام کاری اشتباه)
if I were in your place/position/shoes	اگه من در جای یا موقعیت تو بودم (برای دادن پیشنهاد یا نصیحت)
if I were you	اگه من در جای یا موقعیت تو بودم (برای دادن پیشنهاد یا نصیحت)
if need be	اگه لازم بود، اگه ضروری بود، در صورت نیاز
if the worst comes to the worst	در بدترین حالت، در بدترین شرایط، ته تهش
if all else fails	دیگه ته تهش...، تیر آخر، در بدترین حالت، به عنوان آخرین راه، اگه چاره ای نداشت...
if you ask me	اگه نظر من رو بخواهی، اگه از من بپرسی
if you like	هر چی تو بگی، اگه دوست داشته باشی (انجامش بده و ...)، کاملاً با پیشنهادت موافقم
in (next to) no time	خیلی زود، خیلی سریع، سریعاً ، در یک زمان کوتاه، به زودی
in (such) a hurry to do sth	عجلانه کاری را انجام دادن، کاری را بدون آرماش و صبر انجام دادن
in a row	پی در پی، پشت سر هم ، یکی پس از دیگری
in addition	علاوه بر این، به علاوه، همچنین، ضمناً ، در ضمن
in advance (of sth)	از قبل (چیزی)، از پیش، پیشآپیش، قبل از اینکه ...
in all	در کل، سر جمع، در مجموع، روی هم رفته
in case	محض احتیاط، محض اطمینان، تا مبادا ، تا مبادا اینکه، محض اطلاع
in charge (of sb/sth)	متصدی، عهده دار کسی یا چیزی بودن، پاسخگوی کسی یا چیزی بودن
in confidence	به صورت مخفیانه، به صورت محترمانه، راز آلود
in full swing	در اوج ، در بالاترین سطح، در اوج شکوه و بیشترین حد یک مراسم یا رقابت
in general	روی هم رفته، بطور کلی، در مجموع، در اکثر موارد، معمولاً
in good time	سر وقت، سر موقع، در زمان مناسب

خوش شانس، خوش بخت، خوش اقبال

in luck

in his twenties, etc.

او در دهه بیست سالگیش (بین 20 الی 29 سال) و ... است

in no time

خیلی زود، خیلی سریع، سریعاً، در یک زمان کوتاه، به زودی

in place of sth/sb

به جای کسی یا چیزی، به نمایندگی از طرف کسی یا چیزی، از جانب کسی یا چیزی

in practice

در عمل، عملاً، در واقعیت (چیزی که در عمل و واقعیت اتفاق میافتد)

in return (for sth)

در عوض چیزی، به جای چیزی، در ازای چیزی

in rough

به صورت پیش نویس (نامه، انشاء و ...) ، در چرک نویس نوشت

in safe hands

چیزی یا کسی را به فرد مطمئنی سپردن، پیش آدم مطمئنی بودن

in season

فصلشده ! (در مورد میوه و سبزیجات)، موقع برداشت (میوه و سبزیجات) بودن

in shape

خوش هیکل، رو فرم

in sight

قابل رویت، در دیدرس بودن

in some ways

به نوعی، به جهتی، تقریباً، نه غالباً

in spite of

علی رغم، با وجود اینکه، هر چند

in sth/sb's place

به جای کسی یا چیزی، به نمایندگی از طرف کسی یا چیزی، از جانب کسی یا چیزی

in that case

در این صورت، حال که چنین است

in the black

حساب پر پول داشتن، پول داشتن، بستانکار بودن

in the distance

در دور دست ها، در فاصله دور اما قابل مشاهده

in the end

در آخر، در پایان، دست آخر

in the long run

در دراز مدت، در طولانی مدت، در بلند مدت

in the long term

در دراز مدت، در طولانی مدت، در بلند مدت

in the main

بطور کلی، اساسا، بیشتر، اصلاً

in the meantime

در این حین، در این مدت، در این فاصله، در عین حال

in the open air

در هوای آزاد، در فضای باز، خارج از ساختمان

in the red

بدهکار بودن، بی پول بودن، در مضيقه مالی بودن، موجودی (حساب) نداشتن

in the/sb's way

کسی را از انجام کاری متوقف کردن، بر سر راه کسی بودن، مانع کسی بودن یا شدن

in theory

از لحاظ تئوری، به حرف (ممکن است چیزی در حرف درست باشد ولی در عمل اینگونه نباشد)

in total

در کل، کلًا، در مجموع، روی هم رفته

in tune	روی نت خواندن (فالش نخواندن) ، هماهنگ با موسیقی آواز خواندن
in vain	نا فرجام، بیهوده، بدون نتیجه، الکی
in working order	در حال کار کردن (در مورد ماشین و وسایل مکانیکی و ...) ، در حال خدمت رسانی یا ارئه سرویس
in writing	كتبًا، به صورت مكتوب
in your blood	تو خونته! ، بخشی از وجود توعه!
in your element	کاری که دوست داری انجام میدی و از اون لذت میبری، سر جای خود بودن، در کاری خوب بودن
in your shoes	در موقعیت تو ، در وضعیت تو، به جای کسی بودن، در موقعیت کسی بودن
inside out	پشت و رو (در مورد پوشیدن لباس) ، سر و ته ، واژگون، وارونه، در معنی دیگر زیر و بم، ظاهر و باطن
invite sb round	کسی را به خانه خود دعوت کردن
it/that depends	بستگی داره! ، بستگی به اوضاع داشتن
it's a long story	داستانش طولانیه، داستانش مفصله، این قصه سر دراز دارد
it's about time	وقتشه یا خیلی وقته منتظرشم که اتفاق بیفته، دیگه وقت آن است که ...
it's all the same to me	برای من فرقی نمیکنه، برام اهمیت نداره ، برام مهم نیست
it's early days	تازه اولشه، هنوز زوده برای قضاوت، هنوز خیلی زوده بخواه دربارش حرف بزنم
it's no good (doing sth)	انجام دادن کاری فایده ای نداره یا به صلاح نیست، انجام دادن کاری نتیجه خوبی نداره
it's no use (doing sth)	انجام دادن کاری فایده ای نداره یا به صلاح نیست، انجام دادن کاری نتیجه خوبی نداره
it's none of your business!	به تو هیچ ربطی نداره! ، به تو چه!
it's not the end of the world	دنیا که به آخر نرسیده، هنوز که چیزی نشده
J	
judging by/from sth	قضايا از روی، داوری در مورد، سنحش براساس
jump out of your skin	قالب تهی کردن، زهره ترک شدن، ار ترس از جا پریدن، پشمam ریخت! (خودمانی)
jump the lights	از چراغ قرمز عبور کردن
jump the queue	جلو زدن در صف، در صف از کسانی که جلوتر از شما هستند جلو زدن و جای آنها را گرفتن
(just) for fun	فقط واسه شوخی، فقط برای خنديدين يا تفريح کردن
(just) in case	محض احتیاط، محض اطمینان، تا مبادا ، تا مبادا اينكه، محض اطلاع
(just) round the corner	همين نزديكى، همين بغل ، همين گوشه کنارا، همين سر پيچ، درست سر نبش

K

keep a straight face	جلوی خنده خود را گرفتن، خم به ابرو نیاوردن
keep away from sb/sth	دوری کردن از کسی یا چیزی، نزدیک کسی یا چیزی نشدن
keep in touch (with sb)	با کسی در ارتباط بودن، با کسی در تماس بودن
keep it up	همین طور به کاری ادامه دادن، کارت عالیه همین فرمون برو جلو!
keep on doing sth	بارها و بارها کاری را تکرار کردن، پیوسته کاری را انجام دادن (اغلب به قصد اذیت دیگران)
keep quiet (about sth)	سکوت کردن و چیزی نگفتن در مورد چیزی، در مورد چیزی حرفی نزدن
keep sb company	پیش/همراه کسی ماندن، با کسی معاشرت کردن، کسی را تنها نگذاشتن، به همراه کسی رفتن
keep sb waiting	کسی را منتظر گذاشتن، کسی را معطل خود کردن، کسی را الاف کردن
keep sth to yourself	پیش خودت بمونه!، به کسی نگو!، بین خودمون باشه!
keep sth up	به چیزی ادامه دادن، چیزی را حفظ کردن، پا به پای کسی یا چیزی رفتن، به کسی یا چیزی رسیدن
keep to sth	پرداختن به چیزی یا مطلبی خاص، روی موضوع خاصی تمرکز کردن
keep up (with sb)	پا به پای کسی رفتن یا بودن، با کسی همگام بودن، از کسی عقب نیفتادن
keep/have one eye on sth	نگاه کردن یا تماشا کردن چیزی در حالی که مشغول انجام کاری هستی (مثلًا: نگاه کردن به ساعت موقع امتحان)
(keep your) fingers crossed	امید وار بودن، امیدت به خدا باشه، دعا کردن و امید داشتن
keep your head above water	خود را سر پا نگه داشتن، گلیم خود را از آب کشیدن
keep your mind on sth	روی چیزی تمرکز کردن، تمام حواس خود را متوجه چیزی کردن
keep/control your temper	خونسردی خود را حفظ کردن، به اعصابت مسلط باش!
keep/stay out of sb's way	از کسی دوری کردن، طرف کسی نرفتن (وقتی که شخص عصبانی است)
kick off (v)	شروع شدن یک مسابقه (فوتبال و ...)
kick-off (n)	زمانی که یک مسابقه (فوتبال و ...) شروع می شود
kind of	تا حدی، نسبتاً، یه جورایی، به نوعی
knock sb out	کسی را بیهوش کردن (در مسابقه بوکس و ...)، کسی را ضربه فنی کردن، کسی را از دور خارج کردن
knock sb over/down	کسی را به زمین انداختن، کسی را نقش زمین کردن
knock sth down	چیزی را تخریب کردن (ساختمان و ...)، در معنی دیگر: قیمت یا ارزش چیزی را پایین آوردن
know sth inside out	زیر و بم چیزی را شناختن، چیزی را به صورت تمام و کمال دانستن

know sth like the back of your hand	جایی را مثل کف دست شناختن، جایی را به خوبی شناختن
know what you are doing	در کاری تخصص داشتن، خبره بودن، کار کشته بودن
know what you are talking about	در مورد چیزی دانش و تجربه کافی داشتن، زیر و بم چیزی را شناختن
know your stuff	کار بلد بودن، مهارت و دانش خوبی در مورد چیزی داشتن
L	
laugh at sb	کسی را مورد خنده و تمسخر قرار دادن، به ریش کسی خندیدن
laugh sth off	چیزی را به شوخی گرفتن، مسخره کردن چیزی، شوخی کردن برای عوض کردن حال و هوا
lay the table	میز را چیدن (برای نهار، شام و ...)
laze around/about	ولو شدن، استراحت کردن، کار خاصی انجام ندادن، خوش گذرانی کردن
learn sth (off) by heart	چیزی را از بر کردن، چیزی را با خواندن/شنیدن یا تکرار زیاد کاملاً به خاطر سپردن
leave sb alone	کسی را به حال خود گذاشت، دست از سر کسی برداشت
leave sb out	کسی را از قلم انداختن، کسی را کنار گذاشت، کسی را نادیده گرفتن
leave sth out	چیزی را از قلم انداختن، چیزی را کنار گذاشت، چیزی را نادیده گرفتن
lend/give (sb) a hand (with sth)	در کاری به کسی کمک کردن، در شرایط دشوار به کسی کمک کردن
let sb know	چیزی را با کسی در میان گذاشت، راجب چیزی به کسی خبر دادن
let sb off	کسی را آزاد کردن (بدون مجازات یا با مجازات کم)، کسی را بخشیدن یا رها کردن
let sb/yourself in for sth	خود را در گیر کار دشواری کردن، در گیر چیز ناخوشایندی شدن، گرفتار چیزی شدن
let's see/let me see	بگذار بینم، بگذار فکر کنم (موقع فکر کردن برای به یاد آوردن کسی یا چیزی و ...)
lie around/about	چیزی را پخش و پلا کردن، چیزی را اینور و اونور انداختن (در جای خود نگذاشت)، چیزی را در جای نامناسب قرار دادن، در معنی دیگر لم دادن، استراحت کردن، کار خاصی انجام ندادن
lie in	صبح ها بیش از حد معمول در تختخواب ماندن (دیر بیدار شدن)
life's too short	زندگی خیلی کوتاهه! (یعنی وقتی برای نگرانی و اضطراب و انجام کار های بیهوده نیست)
like mad	خیلی تند و سریع و با حداکثر توان
little by little	کم کم، به تدریج، ذره ذره
live for sth	به خاطر چیزی زندگی کردن، چیزی را هدف خود در زندگی قرار دادن
live from day to day	در لحظه زندگی کردن، بدون فکر کردن به آینده و اتفاقاتی که خواهد افتاد زندگی کردن
live off sb/sth	(از لحاظ مالی و ...) به کسی یا چیزی وابسته بودن، در زندگی محتاج کسی یا چیزی بودن

live on sth	روز خود را شب کردن یا زندگی خود را چرخاندن(از بابت تهیه مایحتاج های زندگی)
live through sth	چیزی (خطرناک، ناخوشایند و ...) را تجربه کردن، تجربه ای سخت و دشوار را پشت سر گذاشتن
liven sth up	چیزی را جذاب تر / هیجان انگیز تر / شاد تر کردن
load (sth) up	چیزی را بار زدن، قرار دادن مقدار یا تعداد زیادی از افراد یا وسایل روی یا داخل چیزی(مانند کامیون)
lock sb in/out	از ورود/خروج کسی به ساختمان، اتاق و ... با قفل کردن در جلوگیری کردن
look after sb/sth	از کسی یا چیزی مراقبت کردن، مواظب کسی یا چیزی بودن، به کسی یا چیزی توجه داشتن
look ahead (to sth)	برای آینده چیزی برنامه ریزی کردن، به فکر آینده چیزی بودن
look back on sth	چیزی را بازنگری کردن، درباره چیزی که در گذشته اتفاق افتاده فکر کردن
look down on sb	به دیده تحکیر به کسی نگاه کردن، خود را از کسی برتر دانستن
look forward to (doing) sth	لحظه شماری کردن برای انجام کاری (الذت بخش)، چشم انتظار چیزی بودن
look into sth	در مورد چیزی تحقیق کردن، چیزی را به دقت بررسی کردن (برای پیدا کردن حقیقت و ...)
look on the bright side	به نیمه پر لیوان نگاه کردن، به جنبه مثبت چیزی توجه کردن
look out for sb (= take care of sb)	از کسی مواظبت کردن، مراقب کسی بودن
look out for sth/sb (= keep trying to find sth/sth)	چشم از روی کسی یا چیزی برنداشتن، دنبال پیدا کردن کسی یا چیزی بودن(مثلاً موقع خریدن خانه برای پیدا کردن بهترین مورد خانه های مختلف را دیدن)
look sb in the eye	سر خود را بالا گرفتن و مستقیم تو چشم های کسی نگاه کردن (برای نشان دادن اینکه شما با او صادق هستید و کاری نکرده اید که بخواهید بخاطر آن شرمنده باشید)
look sth up	دنبال چیزی گشتن (در فرهنگ لغت یا کتب مرجع)، دنبال اطلاعات چیزی بودن (در اینترنت، کتاب و...)
look the other way	خود را به اون راه زدن (کوچه علی چپ)، چشم پوشی کردن (از چیزی بد و ...)
look through sth	نگاه اجمالی انداختن یا سرسری حواندن چیزی، در معنی دیگر تجسس کردن و ورانداز کردن چیزی
look to sb	چشم به دست کسی دوختن (برای دریافت کمک یا چیزی دیگر)، به امید دیگران نشستن(محتاج بودن)
look up	جستجو کردن اطلاعات، در معنی دیگر بهتر شدن اوضاع، بهبود یافتن، به کسی سر زدن
look up to sb	به کسی احترام گذاشتن، کسی را تحسین و ستایش کردن
look young for your age	جوان تر از سن واقعی خود به نظر رسیدن
look your best	خوشتیب به نظر رسیدن، خود را تا حد امکان زیبا و جذاب کردن
lose count (of sth)	حساب چیزی از دست در رفتن، توان به یاد آوردن یا شمارش تعداد یا دفعات چیزی را نداشتن

lose face	نام نیک یا اعتبار خود را از دست دادن، پست شدن، خار شدن، احمق به نظر آمدن، بی آبرو شدن
lose touch (with sb)	دیگر با کسی در ارتباط نبودن، از حال و اوضاع کسی با خبر نبودن
lose your temper (with sb)	از دست کسی به شدت عصبانی شدن، از کوره در رفتن
lose/win the toss	در انداختن شیر یا خط بردن / باختن (درست یا اشتباه حدس زدن)
lots of love	خیلی دوست دارم، عاشقتم (در پایان یک نامه، پیغام به یک دوست، خویشاوند، شریک زندگی و ...)
love at first sight	عشق در نگاه اول، عشق در یک نگاه
lovely and warm/quiet/cold	خوشایند/دلپذیر و گرم/آرام/خنک و ... (برای نشان دادن میزان کیفیت چیزی مثلًاً تو روز های سرد کنار آتش نشستن واقعاً لذت بخش و آدم رو گرم میکنه)
M	
mad about sb (= in love with sb)	عاشق کسی بودن، دیوانه کسی بودن، به کسی علاقه زیادی داشتن
mad about sth/sb (= liking sb/sth very much)	کسی یا چیزی را به شدت دوست داشتن
make a change	تنوع، تغییر به منظور لذت بردن از فعالیتی، ایجاد تحول و دگرگونی
make a fool of yourself	دیوونه بازی در آوردن، خود را احمق جلوه دادن، مضحکه خاص و عام شدن
make a go of sth	کاری را با موفقیت به پایان رساندن، برای انجام کاری تلاش کردن و از پس آن به خوبی برآمدن
make a joke of sth	خندهیدن یا مسخره کردن چیزی که اصلاً خنده دار نیست بلکه به شدت مهم و جدی است.
make a move	حرکت کردن، دست به کار شدن، حرکت کن!، یه تکونی به خودت بد!
make a/some/any/no difference	فرق داشتن / نداشتن، اهمیت دادن / ندادن، توفیری داشتن / نداشتن
make do (with sth)	با چیزی کنار آمدن، با کم ساختن، به کم راضی بودن
make ends meet	به سر بر ج رسوندن، از پس مخارج برآمدن، دخل و خرج رو با هم یکی کردن
make fun of sb	مسخره کردن کسی، دست انداختن کسی، مچل کردن کسی
make it (= be present)	به موقع به مکانی رسیدن، سر قرار حاضر شدن
make it (= be successful)	موفق شدن، از عهده چیزی برآمدن
make it (= survive)	زنده ماندن، دوام آوردن، جان سالم به در بردن
make of sb/sth	نظر یا احساس درباره کسی یا چیزی (مثلًاً: نظرت درباره فلان چیز یا کس چیه؟)
make sense (= be practical)	مفید بودن، سودمند بودن، به درد بخور بودن، کاربردی بودن، فایده داشتن
make sense (= have a clear meaning)	معنی داشتن یا دادن، با عقل جور در آمدن، منطقی بودن، معقول بودن

چیزی را فهمیدن، به چیزی پی بردن، از چیزی سر

make sense of sth (= manage to understand sth)

درآوردن، درک کردن چیزی که فهم و درکش

مشکل و پیچیده است.

make sth up

داستان سر هم کردن، بهانه آوردن، بهانه تراشیدن، داستان دروغین ساختن، من در آورده

make sure

طمئن شدن، اطمینان حاصل کردن، یادت نره که...، حواست باشه که...

make the grade

موفق شدن در انجام کاری، مدرک گرفتن، رسیدن به استاندارد و رتبه بخصوصی

make the most of sth

از چیزی نهایت استفاده را کردن، به بهترین نحو ممکن از چیزی بهره بردن

make up for lost time

جبران کردن زمان های از دست رفته، کاری رو انجام بدی که قبلاً فرصت انجامش رو نداشتی

make up your mind

تصمیمت رو بگیر، انتخاب رو بکن

make use of sth

چیزی را بکار بردن، مورد استفاده قرار دادن (مثلاً چیزی که دیگران دور میریزند)

make you sick

باعث عصبانیت و ناراحتی شدن، آشفته کردن، رو عصاب بودن

make yourself understood

منظور خود را فهماندن، واضح صحبت کردن

mess around/about(with sth)

با چیزی وقت گذراندن، علافی کردن، در معنی دیگر خراب کاری یا کثیف
کاری کردن (در استفاده از چیزی یا انجام کاری)

mess around/about

وقت گذروني، وقت رو به بطالت گذروندن، بدون برنامه و هدف خاصی با چیزی درگیر بودن

mess sth up

چیزی را از دست دادن یا خراب کردن، در معنی دیگر: به چیزی گند زدن، در انجام کاری اشتباه کردن

mind out!

مراقب باش، حواست باشه، پیا پیا!، حواست کجاست؟!، مواظب باش!

mind your own business!

سرت تو کار خودت باشه!، فضولی نکن، توی زندگی دیگران سرک نکش!

miss sth out

از چیزی گذشتن، از چیزی رد شدن، از چیزی صرف نظر کردن

miss the point

مطلوب را نگرفتن، متوجه قضیه نشدن، متوجه منظور نشدن

more and more

روز افزون، رفته رفته، روز به روز بیشتر

(more than) your fair share of sth

بیشتر از سهمت از چیزی، بیشتر از دونگت در چیزی

more or less

کم و بیش، تا حدودی، تقریباً

move in

نقل مکان کردن، اسباب کشی کردن به خانه جدید(برای ماندن و اقامت)

move on to sth

از چیزی رد شدن، چیزی را ادامه دادن یا به جلو پیش بردن، از چیزی عبور کردن

move out

از جایی گذشتن، مهاجرت کردن، محل زندگی خود را ترک کردن

muck sth up

به چیزی گند زدن، کاری را خراب کردن، در انجام کاری شکست خوردن

must dash

سریع رفتن، عجله داشتن، خود را زود رساندن

my back/feet etc. is/are killing me

N

never in a million years

صد سال سیاه، عمراً، هرگز، محاله، غیر ممکنه

never mind

فداي سرت، بیخال، مهم نیست، اشکالی نداره

new/fresh blood

نیروی کار جدید، نیروی تازه نفس

next door (to sb/sth)

در همسایگی کسی، جنب چیزی

next to nothing

تقریباً هیچ چیز، خیلی خیلی کم، بی پولی یا پول کم (معنای مجازی)

nine to five

کار اداری، ساعت اداری (صفت)

no chance

راه نداره!، نمیشه، اصلاً، ابداً، امکان نداره

(no) good at sth

کاري را بلد نبودن، در انجام کاري ناتوان بودن، مهارت انجام کاري را نداشتن

no time to lose

وقتی برای تلف کردن نیست، عجله کن!، بجنب!

no way!

عمرًا، به هیچ وجه، هرگز، اصلاً

nod your head

تکان دادن سر به نشانه موافق بودن با چیزی، با سر اشاره کردن به چیزی

not (too) bad

بدک نیست، خیلی هم بد نیست

not a penny

بدون هزینه، بدون هیچ گونه هزینه ای، رایگان

not any longer/no longer

دیگر نه، دیگر ... نیست، چیزی که یه زمانی اعتبار و کاربرد داشته ولی الان دیگه

مثل قبل نیست.

not at all

خواهش میکنم، قابلی نداشت، چیزی نیست

not bad

بدک نیست، خیلی هم بد نیست

not be on speaking terms

قهر بودن، حرف نزدن

not be up to much

خیلی خوب نیست، چنگی به دل نمیزنه، زیاد تعریفی نداره

not breathe/say a word (about/of sth)

درباره چیزی اصلاً حرف نزدن، چیزی را افشا نکردن

not come easy (to sb)

سخت و مشکل بودن انجام کاري برای کسی

not exactly

نه دقیقاً، نه کاملاً، نه در واقع

not get a word in edgeways

مجال صحبت پیدا نکردن، نتوان يه کلمه حرف زد

not go far

کافی نبودن، کفاف ندادن (برای خرید چیزی)

not have a clue

نظری نداشتن، از چیزی آگاهی نداشتن، ندانستن، یادم نمیاد!، ایده ای ندارم

not have the faintest idea	نظری نداشتن، از چیزی آگاهی نداشتن، ندانستن، یادم نمیاد! ، ایده ای ندارم
not just yet	نه الان اما به زودی، هنوز که نه!
not know whether to laugh or cry	نمیدونم بخندم یا گریه کنم؟!
not my thing	باب میل من نیست، اون چیزی که من میخواهم نیست، به گروه خونینم نمی خوره!
not sb's cup of tea	باب میل کسی نیست، مورد علاقه فلان کس نیست
not sleep a wink	چشم روی هم نذاشتن، اصلاً نخواهیدن، بیدار ماندن
not take sth lying down	کوتاه نیامدن، زیر بار نرفتن، تا آخر ایستادن و مبارزه کردن
not think much of sb/sth	ایده یا نظری در مورد کسی / چیزی نداشتن، اطلاعات کمی درمورد کسی/چیزی داشتن
(not) think straight	منطقی و درست فکر نکردن
not your cup of tea	باب میلت نیست، مورد علاقه تو نیست، اون چیزی که تو میخواستی نیست
nothing like sb/sth	کاملاً متفاوت با کسی یا چیزی، مثل کسی یا چیز نبودن، با کسی یا چیزی فرق داشتن
now and then	گاهی، گهگاهی، برخی اوقات
O	
off duty	خارج از خدمت، خارج از شیفت کاری، خارج از وظیفه
off the beaten track	دور از شهر و مردم، دور از هیاهو، جایی دنج و دور افتاده
on (special) offer	حراج استثنایی، پیشنهاد ویژه
on a shoestring	مبلغ بسیار ناچیز، با حداقل بودجه ممکن
on and off/ off and on	گاهی، گهگاهی، برخی اوقات
on board	سوار شدن، داخل وسیله ای (کشتی، هواپیما ، ...) بودن
on duty	در حال انجام وظیفه، آماده به خدمت، در سر محل خدمت
on edge	بی صبر و قرار بودن، عصبی و نا آرام بودن، مضطرب و پریشان بودن
on good/bad terms with sb	با کسی رابطه دوستانه/دشمنانه ای داشتن، با کسی خوب/ بد بودن
on horseback	اسب سواری، سوار بر اسب بودن
on impulse	کاری را بدون فکر انجام دادن، عجولانه رفتار کردن
on offer	برای مدت کوتاهی در حراج بودن چیزی، پیشنهادی، آماده برای فروش
on purpose	برنامه ریزی شده، هدفمند ، عمدآ، از روی قصد
on sale	حراج، برای فروش گذاشتن با تخفیف (به ویژه در فروشگاه)

on the big/small side

یه تکه خیلی بزرگ/کوچک

on the dot

رأس ساعت، سر ساعت، سر موقع

on the increase

در حال افزایش، در حال زیاد شدن، فزونی یافتن

on the one hand ... on the other (hand)

از یک سو ... و سویی دیگر، از یک طرف ... و از طرف دیگر

on the phone (= by phone)

پشت تلفن، پای تلفن

on the phone (= using the phone)

با تلفن صحبت کردن، از تلفن استفاده کردن

on the rise

در حال افزایش، در حال زیاد شدن، فزونی یافتن

on the run

در حال فرار، فراری، فرار کردن و مخفی شدن (مثلاً از پلیس یا دشمن)

on the spur of the moment

در لحظه، به طور ناگهانی، یهويي

on the tip of your tongue

نوک زبونمه! ، یادم بود ها... یه لحظه صبر کن الان میگم !

on the whole

در مجموع، در کل، روی هم رفته

on the/your doorstep

همین بغل، در همسایگی، در چند قدمی

on tiptoe

روی نوک پنجه پا

on top

در بالا، در اوچ، در صدر، در معنی دیگر: موفق، کامیاب

on your mind

دائم به چیزی فکر کردن، مشغول بودن ذهن، درگیر بودن ذهن

on your own

تک و تنها ، به تنهايي، خودتى خودت!

once in a blue moon

خیلی به ندرت، هر از گاهی، هر چند سال یکبار، شاید اگه دری به تخته بخوره!

once or twice

یکی دو بار ، خیلی کم، به ندرت

one after another/ the other

یکی پس از دیگری، پشت سر هم

one at a time

یکی یکی، جدا جدا، به صورت جداگانه و تک

one by one

یکی یکی، تک به تک، به صورت جداگانه

one day

یک روز، روزی

one or two

یکی دو تا، تعداد کمی، چند تا

one step at a time

کم کم، قدم به قدم، آهسته و با دقت

one way or another

هر طور شده، به هر قيمتي ، به هر ترتيب

(only) a matter of time

دیر و زود داره ولی سوخت و سوز نداره؛ حتميه

opt out (of sth)

منصرف شدن از انجام کاري، امتناع کردن از انجام کاري، انجام کاري را قبول نکردن

or else	در غیر این صورت، وگرنه، یا اینکه (برای بیان پیامدهای بد انجام ندادن یک کار)
out loud	با صدای بلند، بلند بلند، طوری که به توان آن را شنید
out of breath	از نفس افتادن، بریده بریده نفس کشیدن، به سختی نفس کشیدن
out of control	خارج از کنترل، غیر قابل مهار، خارج از دسترس
out of date	از مد افتاده، قدیمی، منسوخ، غیر قابل استفاده
out of luck	بد شанс، بد بخت، شанс با کسی یار نبودن
out of order	از کار افتاده، خراب، خارج از سرویس (معمولًا در مورد ماشین، دستگاه و وسائل مکانیکی به کار می‌رود)
out of place	بی ربط و ناجور، در جای مناسبی نبودن، بی فایده، غیر متعارف
out of practice	تمرین نداشتن (برای مدت طولانی)
out of season (= when few people go on holiday)	وقت خوبی نبودن، بی موقع، نا به هنگام
out of season (= not growing or ready to eat)	الآن فصلش نیست!، نوبرانه (در مورد میوه و ...)
out of shape	بد ریخت، بد هیکل، بد شکل، بد قواره
out of sight	دور از دیدرس، نا پیدا، پنهان شدن
out of the blue	ناگهان، غیرمنتظره، به صورت پیش بینی نشده
out of tune	کوک نبودن ساز، اشتباه و بد خواندن، فالش خواندن
over and over again	بارها، مکرراً، به دفعات
P	
packed in like sardines	جای سوزن انداختن نبود، خیلی شلوغ بود
pass out	غش کردن، بیهوش شدن، در معنی دیگر پخش کردن یا تقسیم چیزی بین افراد
pay sb back	پول کسی را پس دادن، باز پرداخت کردن
pay sth in	در حساب گذاشتن (پول)، در بانک پس انداز کردن، سپرده گذاری کردن
pay sth off	تسویه کردن (به طور کامل)، بدهی های خود را پرداخت کردن، در معنی دیگر نتیجه بخش بودن
peace and quiet	صلح و آرامش، آسودگی و امنیت
phone sb back	(دوباره) با کسی تماس گرفتن (در پاسخ تماس از دست رفته کسی)، با کسی تماس مجدد گرفتن
pick and choose	گلچین کردن، دل بخواهی انتخاب کردن، در انتخاب چیزی سلیقه به خرج دادن
pick sb's brain	سوال پرسیدن (برای کسب دانش)، اطلاعات کسب کردن (از فردی متخصص)
pick sth up (= collect sth)	چیزی را برداشت، چیزی را بلند کردن، سر راه چیزی را بر کسی آوردن

pick sth up (= learn sth without effort)	یادگیری یک مهارت یا یک چیز بدون تلاش و کوشش
pick sth up (= take sth from a lower level)	چیزی را ارتقا دادن، چیزی را بهبود بخشدیدن
pick up (= improve)	بهتر شدن، بهبود یافتن، مساعد تر شدن
pile up	انباشته شدن، زیاد شدن، حجمیم شدن
pluck up (the) courage (to do sth)	شجاعت انجام کاری را پیدا کردن، دل رو به دریا زدن
point of view	نقشه نظر، دیدگاه، نظر، منظر، نگرش
pop in/over/round	به کسی یا چیزی سر زدن، سریع به جایی رفتن
pop out	یه تُک پا تا جایی رفتن، برای مدت کوتاهی بیرون رفتن
pros and cons	تقاط قوت و ضعف، مزایا و معایب
pull in	(ماشین و ...) را کنار زدن، بغل جاده توقف کردن (ماشین و ...)
pull out	لاین عوض کردن (ماشین)، از کنار جاده وارد جاده شدن، بیرون زدن یا کشیدن (از صفات ماشین ها، ترافیک و ...)
pull over	(ماشین و ...) را کنار زدن، بغل جاده توقف کردن (ماشین و ...)
pull sb's leg	سر به سر کسی گذاشتن، کسی را دست انداختن (با گفتن چیز هایی در مورد او که عموماً حقیقت ندارند)
pull your weight	بسیار سخت و از جون و دل کار کردن، هم پای دیگران (در یک تیم، شرکت و ...)
push in	جلو زدن در صفت، در صفت از کسانی که جلوتر از شما هستند جلو زدن و جای آنها را گرفتن
put in a (good) word (for sb)	تعریف یا سفارش کسی را نزد کسی دیگر کردن (در هنگام پیدا کردن کار و ...)
put off doing sth	چیزی را تا لحظه آخر به تأخیر انداختن، انجام کاری را به بعد موکول کردن یا عقب انداختن
put sb down	کسی را ضایع کردن، کسی را تحقیر کردن، باعث احمق و بی دست و پا جلوه دادن کسی شدن
put sb through	وصل کردن خط تلفن بین دو نفر (مانند منشی و ...)
put sb up	اجازه بدھید کسی برای مدت کوتاهی در خانه شما بماند، به کسی جا/اتاق/مسکن دادن
put sb/sth first	کسی یا چیزی را در اولویت قرار دادن، به کسی یا چیزی بیش از کسی یا چیزی دیگر توجه کردن
put sth away	چیزی را پس از استفاده در سر جای خود گذاشتن، در معنی دیگر: چیزی را خوردن/نوشیدن (به طور سیری ناپذیر)، چیزی را پس انداز کردن، چیزی را کنار گذاشتن (برای روز مبادا)
put sth back (= postpone sth)	چیزی را عقب انداختن، چیزی را به بعد موکول کردن
put sth back (= return sth to its place)	چیزی را سر جای خود گذاشتن
put sth off	چیزی را تا لحظه آخر به تأخیر انداختن، انجام کاری را به بعد موکول کردن یا عقب انداختن
put sth on (= become fatter)	چاق تر شدن، اضافه وزن پیدا کردن

لباس/کفش و...پوشیدن، آرایش کردن یا چیزی (کرم و...) به پوست و صورت زدن

چیزی را روشن کردن (چراغ و ...)، چیزی را راه انداختن (دستگاه و ...)

چیزی را بیرون انداختن، چیزی را در بیرون (خانه و ...) رها کردن

چیزی (شمع، سیگار، آتش و ...) را خاموش کردن، مانع سوختن چیزی شدن

چیزی را سر هم کردن، چیزی را جور کردن، قطعات مختلف چیزی را کنار هم چیدن

چیزی را مانند ساختمان/قفسه/حصار و ... ساختن، چیزی را بنا کردن

دو دو تا چهار تا کردن، شواهد را کنار هم چیدن و به نتیجه رسیدن

چیزی یا کسی را تحمل کردن، با کسی یا چیزی کنار آمدن یا صبوری کردن

سوتی دادن، دهان خود را بی موقع باز کردن (= باعث ناراحتی کسی شدن)، گند زدن

خود را جای کسی گذاشتن (از دید او به قضیه نگاه کردن)

Q

quite a few/ a lot (of sth) تعداد زیادی از یک چیز

R

rack your brain(s) به مغز خود فشار آوردن برای یادآوری مطلبی، مغزت رو بکار بنداز، به مغزت فشار بیار

rather than در عوض، به جای آنکه، تا اینکه

read sth through چیزی را بازبینی کردن، چیزی را مرور کردن (برای پیدا کردن اشکالات احتمالی)

remember me to sb سلام منو به فلان کس برسون!، درخواست برای احوال پرسی کردن از طرف کسی دیگر

revolve around sb/sth تبدیل شدن کسی یا چیزی به موضوع اصلی یا مهمترین / محبوب ترین موضوع

(right) at the last minute درست در آخرین لحظه، در دقیقه نود، در آخرین زمان ممکن

ring a bell به نظر آشنا آمدن، تداعی کردن، نوک زبون بودن (در مورد اسامی افراد یا اشیاء بیشتر به کار می رود)

ring sb back (دباره) با کسی تماس گرفتن (در پاسخ تماس از دست رفته کسی)، با کسی تماس مجدد گرفتن

rip sb off کسی را تیغ زدن، کسی را سر کیسه کردن، کسی را گول زدن، کسی را فریب دادن

rip-off تیغ زدن، سر کیسه کردن، گول زدن، فریب دادن، غارت کردن، چپاول کردن

rolling in money/it ثروتمند، پولدار، ممکن، کسی که توی پول غلت میزنه!

rough it برای مدت کوتاهی در شرایط سخت زندگی کردن، برای مدت کوتاهی با امکانات حداقل به سر بردن

round about حدوداً، حول و حوش، تقریباً

round the corner همین در و بر، همین نزدیکی، همین ورا ، سر نبش

rub sth out	پاک کردن، حذف کردن، پاک کردن نوشته ای که با مداد یا گچ نوشته شده است، استفاده از پاک کن
run after sb/sth	به دنبال کسی یا چیزی دویدن ، به دنبال کسی یا چیزی رفتن، معنی دیگر: تلاش برای جلب توجه
run away (from somewhere)	از جایی فرار کردن. از جایی رفتن. جایی را ترک کردن
run in the family	ارشی است، ژنتیکی است، اصطلاحاً تو خونشه!، یکی ویژگی عمومی در یک خانواده
run into sb (= meet sb by chance)	به طور تصادفی کسی را دیدن، بطور اتفاقی کسی را ملاقات کردن
run into sth/sb (= hit sb in a car, bus, etc.)	خوردن یا تصادف کردن یا زدن به کسی یا چیزی
run off with sth	دزدیدن یک چیز و بعد سریع فرار کردن
run out of sth	چیزی را بطور کامل تمام کردن، به چیزی خاتمه دادن، چیزی را به انتهای رساندن
run sth up	چیزی را بالا بردن، چیزی را زیاد کردن، چیزی را به سرعت به هم دوختن، چیزی را به سرعت ساختن
run the risk of doing sth	ریسک چیزی را به جان خریدن، کاری پر خطر و پر ریسک انجام دادن
S	
same here	منم همین طور، عین من، همچنین(زمانی که شما نظر موافق و یکسانی با طرف مقابل دارید)
save for a rainy day	پس انداز کردن پول برای روز مبادا
save up (for sth)	پس انداز کردن و جمع کردن پول برای چیزی یا کاری
say when	بگو کی (دست نگه دارم) ، هر وقت بس شد بگو (بیشتر موقع خوردن یا نوشیدن)
search me!	از من نپرس!، از کجا بدانم! ، وقتی کسی جواب سوالی را نمی داند از این عبارت استفاده می کند.
see for yourself	بیا خودت ببین، بیا خودت چک کن
see how it goes	بین چطور پیش میره، بگذار ببینیم تا کجا پیش میره
see how things go	بین چطور پیش میره، بگذار ببینیم تا کجا پیش میره
see sb off	کسی را بدرقه کردن، کسی را مشایعت کردن
see you (later/around/soon)	بعداً میبینم، به زودی میبینم (موقع خداحافظی استفاده میشود)
sell out (of sth)	تمام شدن موجودی کالایی در فروشگاه، چیزی را به طور کامل فروختن
sell up	فروختن (خانه، شرکت و ...) به علت مهاجرت یا بازنشستگی
send off /away for sth	چیزی را اینترنتی سفارش دادن، چیزی را پستی سفارش دادن
send sb off	کسی را اخراج کردن (فوتبال)، کسی را مرخص کردن
send sth back	چیزی را پس فرستادن، چیزی را مرجع کردن، چیزی را بازگرداندن
send/give my love to sb	سلام مرا به فلان کس برسان

set off	عازم جایی شدن، سفری را آغاز کردن
set out	عازم جایی شدن، سفری را آغاز کردن
set out to do sth	شروع به انجام کاری کردن (به منظور دستیابی به هدفی خاص)
set sth up	چیزی را تأسیس کردن (کارخانه، تجارت و ...) چیزی را برپا کردن، چیزی را راه اندازی کردن
set your heart on sth	از ته دل چیزی را خواستن، آرزوی چیزی را داشتن
settle down	سر و سامان گرفتن، آرام شدن یا کردن، مستقر شدن، نشستن
settle for sth	به چیزی قانع شدن ، به چیزی راضی شدن ، چیزی را علیرغم میل باطنی پذیرفتن
sew sth up	چیزی را دوختن، درز چیزی را (لباس و ...) گرفتن
shake hands	با کسی دست دادن
shake like a leaf	لرزیدن به خاطر ترس یا نگرانی
shake your head	حرکت دادن سر به طرفین که به معنی رد کردن چیزی یا همان نه است، مخالفت کردن
shop around (for sth)	مغازه ها را برای پیدا کردن چیزی گشتن، مغازه گردی و مقایسه قیمت ها
show off	خودنمایی کردن، جلب توجه کردن، فخر فروشی کردن، پز دادن
show sb the ropes	راه و چاه رو به کسی یاد دادن، نحوه انجام کاری را به کسی یاد دادن
show up	رسیدن، در جایی حاضر شدن، سر و کله (کسی) در جایی پیدا شدن
show-off	فخر فروش، خودشیقته، خودنما، دنبال جلب توجه
sick and tired	از یک شرایط آزار دهنده و تکراری بسیار خسته و کسل بودن
sign up (for/to/with sth)	با چیزی موافقت کردن، چیزی را پذیرفتن
sink in	کاملاً درک کردن، به تدریج پی بردن ، فرو رفتن در ذهن
sit about/around	بیکار نشستن، کار خاصی انجام ندادن، وقت را هدر دادن
sit back	استراحت کردن، دست روی دست گذاشتن، بیکار نشستن، کار خاصی انجام ندادن
sit up (= not go to bed)	دیر تر از معمول خوابیدن، تا دیر وقت بیدار ماندن
sit up(= sit in an upright position)	لم دادن، (خطاب به کسی که دراز کشیده میگیم) پاشو مثل آدم بشین!
sleep like a log	به خواب سنگین فرو رفتن، مثل خرس خوابیدن
sleep through sth	در میان سر و صدا خوابیدن، خواب بودن و چیزی نشنیدن
slip your mind/memory	(چیزی را) فراموش کردن، (چیزی را) از خاطر بردن
slow down	از سرعت کم کردن، آهسته تر رفتن

slow sb down	از سرعت (یا فعالیت) کسی کاستن، آروم باش! ، یواش برو!
smarten sth/sb up	به کسی یا چیزی رسیدن و آراسته کردن، کسی یا چیزی را جذاب و شیک کردن
smash sth down	چیزی را شکستن، چیزی را به زور باز کردن (مثل در)، چیزی را (از بالا) به پایین انداختن
smash sth up	چیزی را عمدتاً خراب یا نابود کردن، دیوانه وار به چیزی آسیب زدن
so far	تا به حال ، تا امروز، تا به اینجا، تا حالا
something to do with	درگیر چیزی بودن ، ربطی به چیزی داشتن، در ارتباط با چیزی بودن (هر چند درست در مورد آن چیز ندانیم ، بیشتر برای حدس زدن استفاده میشود مثلًا: دقیق نمی دونم ولی به نظرم به فلان چیز مربوط میشه!
sooner or later	دیر یا زود، سرانجام، بعد از مدتی
sorry?	ببخشید؟/معذرت میخوام؟ / متأسفم؟ (برای درخواست تکرار چیزی یا حرفی در هنگام مکالمه)
sort of	یه جورایی! ، یه طور هایی!، تقریباً ، کم و بیش
sort sth out	چیزی را مرتب کردن، به چیزی نظم بخشیدن یا سر و سامان دادن، در معنی دیگر: (برای چیزی) برنامه ریزی کردن، به چیزی رسیدگی کردن
speak up	با صدای بلند حرف زدن، در معنی دیگر: نظرات خود را به صورت آزادانه و علنی بیان کردن
speak your mind	رک و راست و بی پرده صحبت کردن (هر چند موجب آزار دیگران شود)، حرف دل خود را گفتن
speed up	سرعت بخشیدن (به چیزی یا کسی)، با سرعت حرکت کردن، تسریع کردن (در انجام کاری)
splash out (on sth)	پول زیادی را برای چیزی پرداختن، در مورد چیزی حسابی ریخت و پاش و ولخرجی کردن
split sb up	باعث جدایی کسی از کسی شدن، در رابطه دو نفر سنگ اندازی کردن
split up (with sb)	با کسی قطع رابطه کردن، از کسی جدا شدن (در روابط عاشقانه)
stand a chance (of sth / of doing sth)	شанс موفقیت داشتن در چیزی (عموماً به صورت منفی به کار میرود، مثلًا: به احتمال زیاد شانسی برای موفقیت نداره!)
stand around/about	یه گوشه ایستادن، کار خاصی نکردن، منتظر بودن، علاف بودن
stand by sb	پشت کسی بودن، از کسی حمایت کردن (در شرایط سخت و دشوار)
stand for sth	مخفف چیزی بودن، مظہر چیزی بودن، معنی چیزی بودن، نشان چیزی بودن
stand on your own two feet	روی پای خود ایستادن، مستقل بودن، به کسی محتاج نبودن
(start) from scratch	از صفر شروع کردن، دوباره شروع کردن، با دست خالی شروع کردن
start off(= begin in a particular way)	بصورت خاص و ویژه شروع کردن، شروع با یک مقدمه ای خاص
start off/out(= begin doing sth)	شروع به انجام کاری کردن، کاری یا چیزی را آغاز کردن

start out(= begin with an intention)	با هدف و قصد خاصی کاری را شروع کردن (مانند سفر، تجارت و ...)
stay in	در خانه ماندن و بیرون نرفتن
stay on	جایی موندن و لذت بردن از اقامت، مطالعه، کار و ... (غلب وقتی بقیه رفتن و تو تنها هستی)
stay out	تا دیر وقت بیرون (از خانه) ماندن، در معنی دیگر دخالت نکردن
stay the night	شب خونه کسی موندن و خوابیدن (برای یک شب، مثلاً بعد از مهمونی)
stay up	دیر تر از معمول خوابیدن، تا دیر وقت بیدار ماندن
stay/steer clear of sb/sth	به سلامت رد شدن (از جایی)، در امان ماندن (از کسی یا چیزی)
stick at sth	ادامه دادن (چسبیدن) به انجام کاری، در انجام کاری پا فشاری کردن (هر چند کاری سخت و دشوار باشد)
stick to sth (= write/talk about one thing)	دائماً در مورد چیزی فکر کردن / نوشتن / حرف زدن
stick to sth (= continue doing sth and not change it)	به چیزی چسبیدن و تغییر ندادن آن، به چیزی پاییند بودن یا از آن پیروی کردن
stick together	هوای یکدیگر را داشتن و در کنار هم ماندن، از یکدیگر پشتیبانی کردن
stop off	توقف کوتاهی در طول سفر کردن، سر راه (سفر و ...) به جایی سر زدن
straight away	بی درنگ، بلافصله، فوراً، بدون معطلي
stretch your legs	قدم زدن و راه رفتن (مخصوصاً پس از مدتی نشستن و عدم تحرک)
sure enough	همان طور که انتظار می رفت، درست مطابق انتظار
swap places with sb	جای خود را با کسی عوض کردن
switch off	دیگه به چیزی فکر نکردن یا بیخیال چیزی شدن، در معنی دیگر چیزی را خاموش کردن
switch sth on	چیزی را روشن کردن (چراغ، تلویزیون و ...)
T	
take (no) notice of sb	به کسی توجه نکردن (موقع حرف زدن)، به کسی اهمیت ندادن، به کسی محل نگذاشتن
take (time) off	مرخصی گرفتن، به مرخصی رفتن، کار را برای زمان کوتاهی تعطیل کردن
take a joke	جنبه شوخی داشتن، ناراحت نشدن هنگام شوخی دیگران با خود
take advantage of sth	استفاده درست (از چیزی)، استفاده بهینه (از چیزی)
take after sb	به کسی رفتن، از نظر رفتار یا ظاهر شبیه یکی از اعضای خانواده (بزرگتر از خود) بودن
take against sb	با کسی مخالفت کردن، مقابل کسی ایستادن (معمولًا بدون داشتن یک دلیل خوب)
take care	مراقب خودت باش!، به سلامت! (موقع خدا حافظی به کار میرود)

take care of yourself	از خود مواظبت کردن، مراقب خود بودن، از خود نگه داری کردن
take exception to sth/sb	از (رفتار) کسی یا چیزی ناراحت و عصبانی شدن، با کسی یا چیزی مخالفت کردن
take it easy	سخت نگیر، بی خیال، خونسرد باش!، ول کن بابا ، آروم باش!
take it/sth in	چیزی را کاملاً فهمیدن، به یاد آوردن چیزی که قبلاً دیدی/شنیدی/خوندی و ...
take it in turns	به نوبت انجام دادن کاری (به طوری که هر کسی فرصت انجام آن را داشته باشد)، به ترتیب
take it or leave it	میخوای بخواه نمیخوای نخواه، همینه که هست! ، چه بخوای چه نخوای
take money off	تخفیف گرفتن، چانه زدن و تخفیف گرفتن ، کم کردن مقدار پول (موقع خرید یا از مقدار بدھی)
take no part (in sth)	مشارکت نکردن در کاری یا چیزی، حضور نداشتن، شریک نشدن در چیزی
take off	از زمین بلند شدن (هوایپیما)، پرواز کردن، در معنی دیگر: موفق شدن، مرخصی گرفتن، در آوردن (لباس و ...)
take offence (at sth)	از چیزی رنجیدن، از چیزی ناراحت شدن ، به کسی بر خوردن (بخاطر چیزی)
take out (a loan/insurance)	قرارداد رسمی (و مالی) بستن (با بانک، شرکت، بیمه و ...)، وام گرفتن، از خدمات اجتماعی (مانند بیمه و ...) استفاده کردن
take over sth	چیزی را تصاحب کردن، کنترل چیزی را (به زور) به دست گرفتن، کاری را بر عهده گرفتن
take part (in sth)	در چیزی مشارکت کردن، در چیزی شریک یا سهامی شدن، حضور یافتن، حضور داشتن
take sb off	ادای کسی را در آوردن، تقليد صدا و حرکات کسی (به منظور سرگرمی و مسخره کردن)
take sb on	کسی را استخدام کردن، از کسی استفاده کردن ، در معنی دیگر: مسئولیت چیزی را بر عهده گرفتن
take shape	کامل شدن، شکل گرفتن (برای پروژه های ساختمانی و ... به کار میروند)
take sth away	منها کردن، تفریق کردن (ریاضی)، در معنی دیگر: غذای بیرون بر یا آماده ، چیزی را بردن، چیزی را از کسی گرفتن، چیزی را فهمیدن یا برداشت کردن، از بین بردن یا خراب کردن چیزی
take sth back	مرجوع کردن، پس دادن(جنس خریداری شده)، در معنی دیگر: کسی را یاد گذشته ها انداختن، پس گرفتن (حرف، ادعا و ...)
take sth in	چیزی را کاملاً فهمیدن، به یاد آوردن چیزی که قبلاً دیدی/شنیدی/خوندی و ...
take sth into account	چیزی را در نظر گرفتن، به چیزی توجه کردن، چیزی را لحاظ کردن (موقع تصمیم گیری)
take sth into consideration	چیزی را در نظر گرفتن، چیزی را لحاظ کردن (موقع تصمیم گیری)
take sth off	درآوردن (لباس، کفش و...)، کندن، برداشتن (کلاه یا عینک)
take sth on	چیزی را بر عهده گرفتن، مسئولیت چیزی را پذیرفتن، چیزی را قبول کردن
take sth out (of a bank account)	برداشت کردن (پول از بانک)
take sth over	چیزی را کنترل یا مدیریت کردن، مسئولیت چیزی را بر عهده گرفتن

take sth seriously	چیزی را جدی گرفتن، به چیزی توجه جدی کردن
take sth the wrong way	چیزی را به اشتباه برداشت کردن، دچار سوء تفاهم شدن، دلخور شدن بخاطر چیزی
take sth up	شروع به یادگیری یا انجام کاری کردن (عموماً براساس علاقه و برای لذت بردن)
take the lead	پیشگام شدن، جلو افتادن، مسئولیت چیزی را بر عهده گرفتن، پیروز شدن در یک رقابت و ...
take your life in your hands	جان خود را کف دست گذاشتن، خود را به خطر انداختن
take your mind off sth	پرت شدن حواس از فکر کردن به چیزی، فکر خود را از چیزی دور کردن
take your time	بدون عجله کاری را انجام دادن، با خیال راحت کاری را انجام دادن
talk down to sb	با دیده‌ی حقارت با کسی صحبت کردن (طوری که طرف احمق و کم اهمیت جلوه کند)
talk it/sth over	چیزی را با کسی (دوستان، خانواده و ...) در میان گذاشتن، با کسی در مورد چیزی مشورت کردن
talk nonsense	جفنگ گفتن، چرت و پرت گفتن، غیر منطقی صحبت کردن
talk sb into (doing) sth	کسی را به انجام کاری ترغیب کردن، کسی را برای انجام کاری متقادع کردن
talk sense	حرف درست و منطقی زدن، حرف حق زدن، حرف حساب زدن، حرف عقلانی زدن
talk sth over	چیزی را با کسی (دوستان، خانواده و ...) در میان گذاشتن، با کسی در مورد چیزی مشورت کردن
tear sth to bits/pieces	چیزی را تکه تکه کردن، چیزی را لت و پار کردن، چیزی را از هم گسستن
tell me, ...	بگو بینم....، خب میگفتی... (ممکن است عبارت قبل از پرسیدن سوال بیان میشود)
tell sb off (for sth / for doing sth)	با کسی با عصبانیت حرف زدن، کسی را دعوا کردن بخاطر انجام کاری اشتباه
tell the time	ساعت را خواندن، زمان را با نگاه کردن به ساعت فهمیدن (خواندن)
ten to one	به احتمال زیاد، به احتمال قوی
thank goodness!	خدارو شکر!، وقتی فرد از چیزی یا کسی خوشحال یا آسوده خاطر می‌شود استفاده می‌شود.
thank heavens	خدارو شکر!، وقتی فرد از چیزی یا کسی خوشحال یا آسوده خاطر می‌شود استفاده می‌شود.
thanks to sb/sth	به خاطر / به لطف / از صدقه سر / به یاری / به پشتونه و ... کسی یا چیزی
that would be telling	این دیگه یه رازه، اونش دیگه بماند (وقتی طرف جواب رو میدونه ولی چون رازه نمیگه)
that/it depends	بستگی داره!، وقتی انجام کاری به انجام رسیدن کاری دیگر بستگی داشته باشد، استفاده می‌شود.
that's life	زندگی همینه دیگه!، زمونه ی بدیهه ولی چاره چیه!
(the) best of luck	موفق باشی!، با آرزوی بهترین ها برای شما
the chances are (that)	به احتمال زیاد، احتمالاً، شاید که
the last minute	در لحظه آخر، در دقیقه نود، در آخرین زمان ممکن

the last moment	در لحظه آخر ، در دقیقه نود، در آخرین زمان ممکن
the middle of nowhere	وسط ناکجا آباد، بیرون یا دور از شهر و آبادی
the minute (that)	به محض اینکه، تا چند لحظه دیگر، به زودی زود، در نزدیک ترین زمان ممکن
the night before last	پریش، دو شب قبل
the other day	اخیراً، چند روز پیش، به تازگی
the rat race	سگ دو زدن، کار و رقابت سخت برای رسیدن به قدرت و ثروت (موقعیت بهتر)
the thing is	مسئله اینه که ، مشکل اینه که، اصل مطلب اینه که، موضوع اینه که
the tip of the iceberg	ذره ای از خروار (مشکلات فراوان و پنهانی)، تنها گوشه ای از چیزی بزرگ (مشکلات و ...)
there is nothing in it	بی اساس است، چیز مهمی در آن نیست، پر و پایی ندارد (در صحبت های کسی و ...)
{there's) no time to lose	دیگه وقتی برای تلف کردن نیست، عجله کن! ، بجنب!
there is something in sth	یه چیزی (مهم) تو این هست، بر پایه و اساس بودن (در صحبت ها یا رفتار های کسی)، حقیقت یا چیزی ارزشمند در رفتار یا صحبت های کسی بودن (هر چند آن را به طور کامل نتوان درک کرد و فهمید یا بطور کامل با آن موافق بود)
there you are/go	بفرمایید، خدمت شما ، تقدیم به شما (هنگام پذیرایی، تعارف یا دادن چیزی به کسی)
think a lot of sb/sth	دید یا ذهنیت خوب و مثبتی نسبت به کسی یا چیزی داشتن
think ahead {to sth)	فکر کردن به آینده چیزی و برنامه ریزی کردن برای آن ، آینده نگری کردن برای چیزی
think back {to sth)	به یاد چیزی در گذشته افتادن ، گذشته و وقایع آن را مرور کردن
think for yourself	ثابت قدم بودن بر روی تصمیمات خود، استقلال فکری داشتن، به نظرات دیگران کمتر توجه کردن
think highly/ a lot of sb/sth	دید یا ذهنیت خوب و مثبتی نسبت به کسی یا چیزی داشتن
think on your feet	حاضر جواب بودن، سریع فکر کردن و جواب دادن، جواب از آستین بیرون آوردن
think it/sth over/through	دو دو تا چهار تا کردن، فکر کردن و سنجیدن نتایج و عواقب چیزی
think straight	درست فکر کردن، منطقی بودن (عموماً به صورت منفی استفاده میشود، مثلاً من نمیتونم منطقی باشم و ...)
think the world of sb	بی نهایت کسی را دوست داشتن، اندازه یه دنیا کسی را دوست داشتن
think twice	راجب چیزی خوب فکر کردن، تمام جوانب چیزی را قبل از انجام یا اتفاق افتادن سنجیدن
third time lucky	تا سه نشہ بازی نشه، دو بار در چیزی شکست خوردن و به بار سوم امیدوار بودن
throw a party	مهمانی گرفتن، ترتیب یک مهمانی را دادن (برای دوستان، فامیل و ...)
throw sb out	کسی را از جایی بیرون کردن، اخراج شدن، کسی را اخراج کردن

چیزی را پرتاب کردن، چیزی دور انداختن

throw sth away

چیزی را بیرون انداختن

throw sth out

سرجای خود گذاشتن به منظور خلوت کردن و دیده نشدن جلوی چشم، جایی یا چیزی را مرتب کردن

tidy sth up

چیزی را مرتب کردن، چیزی یا جایی جمع و جور کردن

tie sb/sth up

درگیر شدن کسی یا چیزی، گرفتار بودن کسی یا چیزی

time and time again

بارها و بارها، مکرراً، پی در پی، چندین بار

time's up

وقت تمام است، وقت تمویه! (ممکن‌باشد در امتحان و ...)

to a certain extent

تا اندازه‌ای، تا حدودی

to be honest

راستشو بخواهی!، اگه بخواهیم راستشو بگم، راستش، در حقیقت

to begin/start with

در ابتدا، پیش از همه، اولاً، در آغاز

to bits

خیلی زیاد، روی هم رفته، سر جمع

to make matters/things worse

وضع را بدتر کردن، بدتر از همه، قوز بالای قوز

to say the least

در همین حد بگم که ...، دیگه کمه کمش ...، بدون اغراق بگم...

to sb's face

تو روی کسی، چیزی را مستقیماً و رک به کسی گفتن

to some extent

تا اندازه‌ای، تا حدودی، نه غالباً

to tell you the truth

راستشو بخواهی!، اگه بخواهیم راستشو بگم، راستش، در حقیقت

too ... for my liking

خیلی ... و مورد علاقه من نیست (مثلًا خیلی شیرینه و من دوست ندارم)

top up {your mobile)

پر کردن حساب یا کارت اعتباری، شارژ مجدد کردن (شارژ پولی موبایل)

toss and turn

این پهلو و اون پهلو شدن از روی بیخوابی، نه خوابیدن

touch wood

بزنم به تخته (به منظور دوری از چشم بد)، گوش شیطون کر!

trial and error

آزمون و خطأ

trick sb into sth / doing sth

کسی را وسوسه یا تحریک کردن یا گول زدن برای انجام کاری

trip sb up

به کسی پشت پازدن، باعث شکست کسی شدن، کسی را به اشتباه انداختن

try sth on

چیزی را امتحان کردن، امتحان کردن لباسی برای خرید آن، پرو کردن لباس

try sth/sb out

کسی یا چیزی را امتحان کردن، کسی یا چیزی را آزمودن (برای فهمیدن علائق)

try your best

نهایت تلاش خود را کردن، بهترین خود بودن

turn a blind eye {to sth)

چشم پوشی کردن (از چیزی یا کسی (خطا، اشتباه، ...)، توجه نکردن

چرخیدن، برگشتن (و به پشت سر نگاه کردن)

turn around/round

منجر شدن به (به ویژه به چیزی غیرمنتظره)، تبدیل شدن به، انجامیدن، از آب در آمدن

turn sb down

پیشنهاد کسی را نپذیرفتن، دست رد به سینه کسی زدن، درخواست کسی را قبول نکردن

turn sth down

چیزی را کاستن، چیزی را کم کردن (صدا، حرارت و ...)

turn sth {from sth) into sth چیزی را به چیزی دیگر تبدیل کردن، چیزی را از حالتی به حالت دیگر تغییر دادن

turn sth on روشن کردن(چراغ و ...)، در معنی دیگر چیزی را باز کردن ، به چیزی حمله کردن یا از چیزی انتقاد کردن

turn sth up

چیزی را زیاد کردن(صدا، حرارت و ...) ، چیزی را بالا بردن

turn up {= arrive)

رسیدن، سر رسیدن، آمدن، ظاهر شدن، سر و کله کسی پیدا شدن

turn up (= be found}

چیزی را (به صورت اتفاقی یا شناسی) پیدا کردن، پیدا شدن چیزی

U

under control

تحت کنترل، مهار شده، مرتب و منظم

up and down

بالا و پایین، فراز و فرود، اینجا و آنجا، سرتا سر

up and running

راه اندازی و بهره برداری، در حال اجرا، راه انداختن

up to a point

تا حدودی، تا یک حدی، تا یک اندازه ای و نه کاملاً، نسبتاً

ups and downs

فراز و نشیب، فراز و فرود، بالا و پایین زندگی، سختی ها و خوشی ها در زندگی، پستی و بلندی

use sth up

چیزی را بطور کامل مصرف یا استفاده کردن، ته چیزی را درآوردن

V

W

wait and see

دندون رو جیگر بزار ، بزودی میفهمی

wait up {for sb) بیدار ماندن، منتظر کسی بودن (با وجود خواب آلودگی)، به انتظار کسی نخوايدن (خواب نداشتن)

{walk) hand in hand

دست در دست هم رفتن، با هم رفتن، لازم و ملزم یکدیگر بودن(معنی مجازی)

walk out {on sb)

کسی را ترک کردن، جدا شدن از کسی (در روابط عاشقانه)

waste your breath

حرف زدن یا نصیحت کردن بدون اثر، نفستو حروم نکن! (وقتی گوش کسی بدھکار نیست)

watch out!

مواظب باش! ، هی پیا پیا! ، حواسِت رو جمع کن! ، هوشیار باش!

well done!

آفرین، احسنت، مرحبا

well off

پولدار، ممکن، ثروتمند، دارای رفاه و زندگی آسوده، وضعش توپه!

what do you make of sb/sth?

نظرت یا احساسات راجب فلان چیز یا فلان کس چیه؟

what have you been up to?	چه خبر؟ ، مشغول چه کاری هستی؟ ، چه کارا میکنی؟
what/what ever sb says goes	حرف حرفه فلانیه! هرچی فلانی میگه درسته!
what's up?	قضیه چیه؟ ، چی شده؟ ، چه خبره؟ ، اوضاع چطوره؟
whatever you do	برای اخطار به کسی که نباید کاری انجام بده(مثلاً هر کاری خواستی انجام بده بجز فلان چیز!)
whatever you say	هر چی تو بگی! (به ویژه وقتی که واقعاً با انجام اون چیز یا کار موافق نیستید - "!"بخاطر اونه)
when it comes to sth / doing sth	وقتی صحبت از چیزی یا انجام کاری می شود، حرف ... که میشه!
why not?	چرا که نه!
why {how, where, who, etc.) on earth	برای تشدید معنی و نشانه تعجب یا ناراحتی سوال کننده است و ترجمه خاصی ندارد و بیشتر به معنی آخه چرا؟ ، آخه چطور؟ و ... است.
wide awake	کاملاً بیدار، خواب سبک
with reference to sth	با توجه به چیزی، در ارتباط با چیزی ، عطف به، نظر به اینکه
without {a) doubt	بی تردید، بدون شک، یقیناً
without fail	همیشه، بدون وقفه
word for word	کلمه به کلمه، جزء به جزء ، مو به مو
work at sth	روی یک موضوعی سخت کار کردن، روی چیزی وقت گذاشتن
work sth out	حل یک مشکل با بررسی حقایق، با بررسی شواهد به چیزی پی بردن
worried sick {about sth/sb)	شدیداً نگران کسی یا چیزی بودن، داشتم از نگرانی می مردم!
wrap sth up	چیزی را بسته بندی کردن ، چیزی را کادو کردن ، پوشاندن چیزی با کاغذ
write sth down	چیزی را روی کاغذ نوشتن، یادداشت برداری کردن، نوت برداری کردن، چیزی را یادداشت کردن
write sth off	به وسیله نقلیه یا چیزی دیگر بدور صدمه زدن که دیگر ارزش تعمیر نداشته باشد.
write-off	وسیله نقلیه ای که بدور صدمه دیده و ارزش تعمیر نداره(صفت)
X	
Y	
yes and no	هم آره هم نه! ، پنجاه پنجاه ، وقتی در مورد چیزی شک دارید و نمی توانید جواب مشخصی بدهید
you can say that again	کاملاً با کسی موافق بودن، قربون دهنت! ، زدی تو خال! ، گل گفتی!
you never know	از کجا معلوم، چه میدونی! ، خدا رو چه دیدی

میدونی که، متوجه هستی که، توجه می کنی که (معمولًاً شخص بعد از گفتن این عبارات شروع به توضیح چیزی میکند)

you see

بهتره، امکان داره که، خوبه که (هنگام دادن پیشنهاد استفاده می شود)

you'll see

خواهی دید، خودت بعداً متوجه میشی که (در مورد چیزی یا کسی) حق با منه!، خودت می فهمی!

you're joking!

نه بابا!، شوخی میکنی، امکان نداره، سر به سرم نذار (برای تعجب در مقابل خبر غیر قابل باور)

you're kidding!

نه بابا!، شوخی میکنی، امکان نداره، سر به سرم نذار (برای تعجب در مقابل خبر غیر قابل باور)

you're welcome

خواهش میکنم، قابل شما رو نداره، قابلی نداشت

you've got a point

به نکته خوبی/ ظرفی اشاره کردی!، حرف یا فرمایش شما متینه! حق کاملاً با شماست

your fair share of sth

سهمت از یک چیز، دونگت از یک چیز

your heart isn't it sth

دلت با این کار نیست!، دلت به این کار رضا نمیده!، نمی خوای این کار و انجام بدی!

Z

"Pray, and let God worry "

- Martin Luther

Kill two birds with one stone	با یک تیر دو نشان زدن
To be struck all of heap	مثل خر در گل ماندن
I'm not a mind reader!	علم غیب که ندارم!
A penny saved is a penny earned	قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود
None of your cheek!	فضولیش به تو نیومده!
This is way over my head	عقلم دیگه به جایی قد نمیده!
That's the end	همینو کم داشتیم!
He/She has a screw loose!	یه تختش کمه!
To keep up with joneses	چشم و هم چشمی کردن
A jack of all trades and a master of none!	همه کاره و هیچ کاره!
God helps those who help themselves	از تو حرکت از خدا برکت
Stop telling me what to do!	اینقدر به من نگو چیکار کنم، چیکار نکنم! (اینقدر به من دستور نده!)
Don't take it out on me!	دق و دلیت رو سر من خالی نکن!
All things come to him who waits	گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی
Hang him!	گور پدرش!
How could you swindle him?	چه طور تونستی سرش کلاه بزاری؟
Easy come easy go	باد آورده رو باد میره
Please yourself!	هر کاری دلت میخوای بکن! به من چه!!!
Be quick about it!	لفتش نده!
Finger a thing	با چیزی ور رفتن
Your whole life is a waste!	زندگیت بر فناست!
Cat got your tongue?!	گربه زبونتو خورده؟!
Suddenly he showed up	ناگهان سر و کله اش پیدا شد
None of your concern!	فضولی موقوف!
What's cooking?!	قضیه چیه؟!

I totally nailed him!	کاری کردم کف کرد!
Are you into smoke?	اہل دود (سیگار) هستی؟
The die is cast!	کار از کار گذشته!
Watch your mouth!	حرف دهنت رو بفهم!
Don't pick on me!	سر به سر من نزار!
You're a one!	عجب ناقلایی هستی!
I'll teach you!	حالا بہت نشوون میدم!
I will walk over you!	سوسکت میکنم! (زیر پا لہت میکنم)
Be a dirty mouth	بد دهن بودن
He has no sense of shame!	خجالت سرش نمیشه!
He's slow on the draw!	دوزاریش کجھ!
Bear's service	دوستی خالہ خرسہ
Heavy makeup	ھفت قلم آرایش، آرایش غلیظ
Like fun!	تو گفتی و منم باور کردم!
Our eyes met!	چشم انمان بہ ہم افتاد!
Beyond a doubt!	رد خور ندارہ!
Use your loaf!	کلہ ات رو بہ کار بنداز!
Good for you	خوش بہ حالت
Lucky you	خوش بہ حالت
Give me five!	بزن قدش!
Shake a leg!	بجنب!
All thumbs!	دست و پا چلفتی!
Winner winner chicken dinner!	ما بر دیم ما بر دیم، چلوک بابُ ما خور دیم!
Having two left feet!	دست و پا چلفتی!
What's eating you?!	چہ مر گتھے؟!
What's your poison?	چی میز نی؟ (مواد مخدر)
Like a bear with a sore head!	مثل برج زهر مار!

Thick skull!	کله پوک!
It suits you	بہت میاد
It has got your name on it	خیلی بہت میاد، ماله خودته!
I owe you one	یکی طلبت!
Pay up!	رد کن بیاد!
You are not in the picture!	تو باغ نیستی!
The night is still young!	هنوز اول شب!
Knock on wood!	بزنم به تخته!
The evil eye!	چشم شورا!
Haste makes waste!	عجله کار شیطونه!
God forbid!	خدا نکنه!
He spend money like water	مثل ریگ پول خرج میکنه
Count me out!	دور من یکی دیگه خط بکش!
Mark my words!	این خط، اینم نشوون!
She's a knockout!	خیلی خوشگله!
The hell it is!	به جہنم کے اون طوری شدہ!
Zip it up!	دھنت رو بیند!
Steady!	آروم!!! تند نرو! (هنگامی که مخاطب عصبانی است)